



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

2	آب جاری - ایمان
20	بئر - بینہ
24	پلاتین - پورسانت
25	تأجیل - تیمم جبیره‌ای
37	ثلث - ثیب
38	جائر - جهل
41	چانه زدن
42	حائر - حیل فرار از ربا
48	خارق العاده - خیار
51	دائر مدار - دیه
53	ذایح - ذی
55	رؤیت هلال - ریبہ
59	زائد - زی
60	ژله
61	سؤر - سید
65	شؤون - شیوع
69	صاحب الید - صیغه
72	ضائه - ضمان
73	طائف - طیور
75	ظاهر این است - ظهر شرعی
76	عائلہ - عیوب مجوز فسخ
84	غائط - غیر منقول
87	فائت - فئء
91	قاصر - قیّم
96	کابین - کیف
100	گرو - گواه
101	لحد-لیالی تشریق
102	ماترك - میّت
128	ناتنی - نیت
135	هاشمی (سید) - هم جنس
137	واجب - ولی
144	یائسه - یوم الدفع



آب جاری:

آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد؛ مانند آب چشمه و قنات.

آب قلیل:

آبی است که از کر کمتر باشد و از زمین هم نجوشد.

آب کر:

مقدار معینی از آب است که اگر در ظرفی به درازا و پهنا و گودی سه وجب و نیم بریزند، آن ظرف را پر کند که تقریباً معادل ۳۸۴ لیتر است.

آب مضاف:

آبی است که از چیزی گرفته شده (مانند آب انار و آب لیمو و گلاب) و یا با چیزی آمیخته شده باشد؛ بطوری که به آن آب نمی گویند.

آب مطلق:

آبی است که از چیزی گرفته نشده و با چیزی هم مخلوط نشده است و اگر هم مخلوط شده، به حدی نیست که به آن آب نگویند.

إباحه:

اجازه دادن، جواز

حکمی که انجام و ترک آن رجحان نداشته باشد.

إباحه در تصرف:

اجازه یا رضایت در تصرف بدون تملیک.

إبراء ذمّه:

چشم پوشی طلبکار از مال یا حق خود.

ابن السبیل:

مسافری که خرج سفرش تمام شده یا از بین رفته و اکنون درمانده شده است؛ هر چند در وطن خود بی نیاز باشد.

ابوین:

پدر و مادر.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

اِجَار:

تجارت کردن.

اتحاد افق:

مناطقى که از جهت احتمال رؤیت یا عدم احتمال رؤیت هلال یکسان می باشند.

اتقی:

با تقواتر.

اثاث البیت:

لوازم منزل.

اجاره:

قراردادی است که بر طبق آن، شخص در برابر پرداخت مال معین، مالک عمل یا منعفتی می گردد؛ مانند استخدام کارگر و یا استفاده از منزل یا مغازه در مدت معین.

اجاره بها:

رجوع کنید به: مال الاجاره.

اجتهاد:

استنباط و استخراج احکام شرعی و قوانین الهی از مدارک و منابع معتبر.

إجحاف:

ستم، ظلم.

اجرة المثل:

میزان اجرتی که به طور معمول و متعارف عرفاً برای یک کار و یا اجاره کردن یک شیء می پردازند.

اجرة المسمی:

اجرتی که در ضمن عقد تعیین می گردد.

أجزاء و شرایط:

هر آنچه که نبودنش سبب نقصان فعل می شود و به اصل یک چیز لطمه وارد کند، جزء آن محسوب می شود و هر امری که نبودنش صفت، یا حالت مطلوب چیزی را تغییر دهد، شرط آن محسوب می شود؛ مثلاً فقدان رکوع و سجود به اصل نماز لطمه می زند، ولی فقدان طهارت و حضور قلب، دو وصف صحت و کمال نماز را از بین می برد؛ یعنی نماز هست، ولی صحیح نیست یا کامل نیست.

اجنبی:



اجیر:

مستخدم، کسی که طبق قرار مشخص، در برابر کاری که انجام می دهد مزد دریافت می کند .

احتراز:

اجتناب کردن، پرهیز نمودن.

احتضار:

آخرین لحظات حیات انسان. رجوع کنید به: محتضر.

احتکار:

نگهداری و انبار کردن اموال مورد نیاز مردم (مانند مواد غذایی) به منظور افزایش قیمت آن ؛ در حالی که مراکز دیگر چنین مالی را عرضه نکنند .

احتلام:

خروج منی در حال خواب. رجوع کنید به: بلوغ.

احتیاط:

عمل کردن به گونه ای که مطمئن شود وظیفه ی شرعی خود را انجام داده است، مثلاً کاری را که بعضی از مجتهدین حرام می دانند و بعضی دیگر حرام نمی دانند به جا نیاورد و کاری را که بعضی واجب می دانند و بعضی دیگر واجب نمی دانند، انجام دهد.

احتیاط واجب:

در موردی به کار میرود که مجتهد فتوای صریح نمی دهد و مقلد می تواند مطابق آن احتیاط عمل کند یا در آن مورد طبق فتوای مجتهد جامع الشرایط دیگری عمل نماید.

احتیاط مستحب:

در موردی به کار میرود که مجتهد فتوای صریح دارد و مقلد می تواند طبق همان فتوا عمل کند یا عمل نکند ؛ ولی بهتر است مطابق آن احتیاط عمل نماید.

احتیاط لازم:

رجوع کنید به: احتیاط واجب.

احتیاطاً:

از روی احتیاط. رجوع کنید به: احتیاط.

احراز:



احرام:

یکی از اعمال حج و عمره که با قصد اعمال آن و گفتن لبیک های واجب تحقق می یابد .

إحصار:

ممنوع شدن از انجام مناسک حج یا عمره به دلیل بیماری و مانند آن. رجوع کنید به: محصور.

احکام حکومتی:

مجموعه فرمان هایی است که از سوی ولیّ فقیه به منظور اداره جامعه در ابعاد گوناگون آن صادر می شود.

احکام پنجگانه :

وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و إباحه (مباح) .

إحلاف:

قسم دادن.

احوط:

مطابق با احتیاط. رجوع کنید به: احتیاط.

الاحوط الاولی:

رجوع کنید به: احتیاط مستحب.

اختلاس:

برداشت غیرقانونی اموال دولتی یا وابسته به دولت یا نهادهای حاکمیتی که توسط کارمندان و کارکنان دولت یا وابسته به دولت انجام می گیرد.

اختلاط با اجانب:

معاشرت با افراد بیگانه و زنان و مردان نامحرم.

اخفاء:

پنهان کردن.

إخفات:

آهسته خواندن (در مقابل جهر در قرائت نماز) .

اخلاق حسنه:

خلق و خوی نیک.



ادای دین:

پرداخت بدهی.

ادنی الحیل:

نزدیک ترین مکان به محدوده حرم (مانند تنعیم) .

ادواری:

دوره ای. رجوع کنید به: مجنون.

اذن:

اجازه.

ارباب خمس:

کسانی که خمس در اختیار آنان قرار می گیرد.

ارباح:

رجوع کنید به: ربح.

ارباح مکاسب:

درآمد کسب، هر نوع درآمدی که از طریق کسب و کار بدست آید .

ارتداد:

خارج شدن از دین اسلام. رجوع کنید به: مرتد.

ارتشاء:

رشوه گرفتن، رشوه خواری. رجوع کنید به: رشوه.

ارتفاع یا ارتقاء قیمت سوقی:

افزایش قیمت جنس در بازار.

ارتکاز عرفی:

رسوخ مفهومی خاص در ذهن اکثر یا همه مردم.

ارتماس:

فرو رفتن در آب برای غسل، فرو بردن صورت و دست ها در آب برای وضو.

ارث:

آنچه از میت برای ورثه باقی مانده است .



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

ارثیه:

رجوع کنید به: ارث.

ارجح:

پسندیده تر.

ارز:

پولی که در مبادلات خارجی برای پرداخت ها استفاده می شود.

ارش:

مقدار مالی است که به عنوان جبران خسارت مالی یا بدنی که در شریعت برای آن اندازه ای مشخص نشده به خسارت دیده پرداخت می گردد.

ارکان نماز:

اجزای اصلی نماز یعنی: نیت، تکبیرة الإحرام، قیام متصل به رکوع، رکوع و سجود، که کم و زیاد کردن هر یک از آنها (عمداً یا سهواً) نماز را باطل می کند .

ازاله:

برطرف کردن، از بین بردن.

ازلام:

تیرهای به کار رفته در کهنات و قمار.

استبراء:

تحصیل پاکی از آلودگی و نجاست.

استبراء از بول: عملی مستحب که مردها بعد از بیرون آمدن ادرار انجام می دهند. که سه مرحله دارد :

مرحله اول: با دست چپ سه مرتبه از مخرج غائط تا بیخ آلت کشیدن.

مرحله دوم: سه مرتبه از بیخ آلت تا سرختنه گاه کشیدن.

مرحله سوم: سه مرتبه سر آلت را فشار دادن .

استبراء از منی:

ادرار کردن پس از خروج منی (برای اطمینان از اینکه ذرات منی در مجرای ادرار نمانده باشد) .

استبراء حیوان نجاست خوار:

بازداشتن حیوان نجاست خوار از خوردن نجاست، تا وقتی که به خوراک طبیعی خود عادت کند .



استبصار:

تشریف به مذهب حق جعفری.

استتار:

پنهان شدن.

استجازه:

درخواست اجازه.

استحاضه:

خونی است که از رحم زن خارج می شود و غیر از خونهای حیض و نفاس، جراحت و پرده دختری است. استحاضه قلیله: استحاضه ای که اگر پنبه ای داخل فرج بگذارد خون فقط ظاهر آن را آلوده می کند و نفوذ نمی کند یا اگر نفوذ کرد از طرف دیگر ظاهر نمی شود.

استحاضه متوسطه: استحاضه ای که اگر پنبه ای داخل فرج بگذارد خون در آن نفوذ می کند و از طرف دیگر ظاهر می شود، ولی به پارچه یا لباسی که روی آن قرار دارد، نمی رسد.

استحاضه کثیره: استحاضه ای که اگر پنبه ای داخل فرج بگذارد، خون به لباس یا نوار بهداشتی که روی آن قرار دارد، برسد.

استحاله:

دگرگون شدن جسمی به جسم دیگر به گونه ای که عرفاً نوع جدیدی محسوب شود؛ مانند سگی که در نمکزار تبدیل به نمک می شود.

استحصال:

بدست آوردن.

استحلاف:

درخواست قسم خوردن.

استخاره:

طلب خیر؛ مشورت کردن با خدا در کار مورد نظر.

استخلاص:

آزادی، آزاد کردن، طلب آزاد کردن.

استرجاع:

گفتن «إنا لله و انا الیه راجعون» .



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

استرداد:

پس گرفتن.

استسقاء:

طلب باران. رجوع کنید به: نماز استسقاء.

استشفاء:

شفا خواستن، بهبود خواستن.

استطاعت:

توانایی، توانایی انجام حج.

استطاعت طریقی: باز بودن راه.

استطاعت مالی: در اختیار داشتن توشه و احتیاجات سفر و همچنین وسیله نقلیه .

استطاعت بدنی: سلامتی و توانایی برای اعمال حج .

استطاعت بذلی: استطاعتی که از بخشش مال توسط دیگری حاصل می گردد .

استظلال:

سایه قرار دادن بالای سر.

استظهار:

زن دارای عادت معین که زمان عادت او کمتر از ده روز است، اگر خونریزی وی از زمان عادتش بگذرد و نداند خونریزی تا ده روز ادامه می یابد تا تمام مدت ده روز حیض باشد یا بیشتر از ده روز ادامه می یابد که در این صورت تنها مدت عادت، حیض شمرده شود، استظهار می کند ؛ یعنی تا ده روز صبر می کند و به احکام زن حائض عمل می کند تا حال او روشن شود.

استعلاء:

برتری جستن.

استعلام:

پرسش کردن، آگاهی خواستن.

استغفار:

درخواست بخشش گناهان از خداوند. رجوع کنید به: توبه.

استفتاء:



درخواست فتوا، سؤال کردن و کسب نظر مجتهد درباره حکم شرعی یک مسأله.

استفسار:

پرسیدن و توضیح خواستن.

استقبال:

روبه قبله شدن.

استقرار حج:

باقی ماندن حج بر عهده مکلفی که مستطیع بوده و حج انجام نداده است .

استقصاء:

دقت و تفحص کامل، پی جویی کردن.

استلام حجر:

دست مالیدن و بوسیدن حجر الاسود به قصد تبرک.

استلذاذ:

لذت بردن. رجوع کنید به: تلذذ.

استماع:

شنیدن، گوش دادن.

استملاک:

رجوع کنید به: تملک.

استمناء:

خود ارضایی، انجام دادن کاری با خود که موجب بیرون آمدن منی شود .

استنباط احکام:

بدست آوردن حکم خداوند از منابع صحیح (کتاب، سنت، اجماع و عقل) .

استنجا:

تطهیر محل ادرار یا مدفوع .

آب استنجا: آبی که برای تطهیر محل ادرار یا مدفوع استفاده شده است .

استنشاق:

وارد کردن آب در بینی.



استنکاف:

سرپیچی کردن، امتناع کردن.

استهلال:

جستجو برای دیدن هلال ماه.

گریه نوزاد هنگام ولادت.

استیجار:

رجوع کنید به: اجاره.

استیذان:

درخواست اجازه.

استیفاء حق:

گرفتن تمام حق.

استیلاء:

تسلط پیدا کردن، غلبه یافتن.

استیناف:

از سر گرفتن عمل.

اسراف:

زیاده روی کردن، از حد اعتدال خارج شدن.

اسقاط کافه خیارات:

ساقط کردن و از بین بردن هرگونه اختیار فسخ معامله.

اسلام:

تسلیم و انقیاد در برابر دین خاتم، که گاه به معنای اقرار به توحید و رسالت پیامبر اکرم (ص) نیز می باشد.

اسماء متبرکه:

نام های مقدسی که حفظ احترام آنها لازم است .

اشربه:

آشامیدنی ها.

اشکال دارد:



یعنی چنین کاری موجب اسقاط تکلیف نیست و نمی شود به آن اکتفا کرد ؛ ولی در این مورد می توان به فتوای مجتهد جامع شرایط دیگر رجوع کرد. رجوع کنید به: احتیاط واجب.

اشهر حج:

ماه های شوال، ذی القعدة و ذی الحجه.

اصلاح ذات البین:

آشتی دادن.

اصول دین:

ارکان دین: توحید، نبوت و معاد.

اصول مذهب:

ارکان مذهب: امامت و عدل.

اضرار:

ضرر رساندن.

اضطرار:

ناچاری، ناگزیری.

إطباقی:

رجوع کنید به: مجنون.

اظهار:

آشکار کردن، بیان کردن چیزی به طور علنی.

اظہر:

ظاهرتر، روشن تر (فتوی است) .

اعاده:

تکرار عمل.

اعتکاف:

اقامت و روزه داری در مسجد، به مدت سه روز یا بیشتر، به قصد عبادت.

اعدل:

عادل تر. رجوع کنید به: عادل.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

اعراض:

روی گرداندن.

اعراض از وطن:

روی گردانی از وطن ؛ به طوری که انسان قصد کند برای زندگی به آنجا باز نگردد .

اعراض از مال:

چشم پوشی مالک از مال یا حق خود .

اعسار:

تنگ دست شدن، ناتوانی بدهکار از پرداخت بدهی به خاطر نداشتن امکانات مالی (به جز ضروریات زندگی) .

اعلام:

آگاه ساختن.

اعلان:

آشکار ساختن، علنی کردن.

اعلم:

داناتر، کسی که نسبت به سایر مراجع قدرت بیشتری بر شناخت احکام الهی داشته باشد و بهتر بتواند احکام شرعیه را از ادله استنباط کند و همچنین نسبت به اوضاع زمان خود به مقداری که در تشخیص موضوعات احکام و ابراز نظر فقهی مؤثر است آگاه تر باشد.

اعیانی:

اموال غیر منقول موجود در زمین ؛ مانند خانه، چاه و درخت.

ادعیه مأثوره:

دعاهایی که از معصوم نقل شده است .

اغوا:

گمراه کردن، منحرف کردن.

اناطه:

موکول کردن. رجوع کنید به: منوط.

افتراء:



رجوع کنید به: تهمت.

افشا:

آشکار کردن، فاش نمودن.

افضا:

یکی شدن مجرای بول و حیض، یا مجرای حیض و غائط، یا هر سه.

افطار:

به پایان رساندن روزه.

باطل کردن روزه.

افلاس:

ورشکستگی، بی پولی. رجوع کنید به: مفلس.

اقاله:

بهم زدن عقد لازم با رضایت طرفین.

اقامت:

ماندن در جایی به مدت ده روز یا بیشتر و یا سکونت دائمی در یک شهر یا روستا.

اقامه:

به پا داشتن، انجام دادن.

ذکرهای مخصوص پس از اذان و هنگام آماده شدن برای نماز.

اقامه معروف:

برپا داشتن کاری که از نظر شرع، پسندیده است.

اقباض:

تحویل دادن، پرداخت کردن.

اقرار:

اعتراف (به منظور اثبات یا نفی چیزی).

اقرب:

نزدیکتر (این تعبیر در فقه برای بیان فتوا است).

الاقرب فالاقرب:



مراعات نزدیک ترین و پس از آن نزدیک تر؛ به عنوان مثال در باب ارث، در صورت وجود طبقه اول، ارث به طبقه دوم نمی رسد و یا در باب زکات فطره، پرداخت فطره، به نزدیک ترین فقیر خویشاوند ترجیح دارد.

اقوی:

قوی تر (این تعبیر در فقه برای بیان فتوا است).

اکتفا به رفع ضرورت:

بسنده کردن به میزان ناچاری. رجوع کنید به: دفع ضرورت.

اکراه:

وادر کردن دیگری به کاری با تهدید و ارباب.

اکل مال به باطل:

گرفتن مال دیگری بدون دلیل و بدون انجام دادن کار و یا پرداخت چیزی در مقابل آن.

آلات لهو:

ابزار عیاشی و خوشگذرانی های نامشروع.

آلات مشترکه:

ابزار و وسایلی که هم در راه صحیح شرعی و هم در راه باطل (گناه) کاربرد دارد؛ مثل چاقو.

التفات:

توجه داشتن.

الزام:

اجبار.

قاعده الزام:

ملزم کردن اهل سنت بر کاری که مطابق با مذهبشان بوده و به نفع شیعه باشد.

أماره:

نشانه، آنچه موجب گمان یا اطمینان انسان می شود.

اماکن اربعه:

رجوع کنید به: اماکن تخییر.

اماکن تخییر:



مکان هایی که مسافر می تواند در آنها نماز را تمام یا شکسته بخواند (مسجد الحرام، مسجد النبی (ص) ، مسجد کوفه و حرم امام حسین «علیه السلام»).

اماله:

داخل کردن مایع در بدن، از راه مخرج مدفوع، با ابزار مخصوص. رجوع کنید به: تنقیه.

امام:

مقتدا، پیشوا.

امام جماعت:

پیش نماز، کسی که در نماز به او اقتداء کنند .

امامیه:

مذهب کسانی که به امامت ائمه دوازده گانه (علیهم السلام) معتقد باشند .

امتزاج:

آمیختگی، مخلوط شدن.

أمر به معروف:

امر کردن دیگران به کارهای پسندیده شرعی و عقلی.

امرار معاش:

گذراندن زندگی.

إمساك:

خودداری کردن، پرهیز از چیزهایی که عبادت را باطل می کند (همچون محرّمات احرام، مبطلات روزه و...)

امهال:

مهلت دادن، فرصت دادن.

اموال محترمه:

اموالی که بدون اجازه، نمی توان در آنها تصرف کرد .

امور حسبیه:

کارهای لازمی که در جامعه متصدی خاصی برای آن تعیین نشده است و رسیدگی به آن به عهده ولیّ فقیه یا نماینده اوست (مانند رسیدگی به اموال یتیمان و بی سرپرست) .



امین:

امانتدار، مورد اعتماد.

اناث:

دختران، زنان.

انتحار:

خودکشی.

انتصاف:

دو نیم شدن، نصف شدن.

انتقال:

تغییر ماهیت یک ماده در اثر جابجایی و از بین رفتن آن ماده؛ مانند انتقال خون انسان به پشه و تبدیل شدن آن به خون پشه.

انزال:

بیرون آمدن منی.

انشاء:

آغاز کردن، ایجاد یک اعتبار یا خواسته و مانند آن با لفظ یا غیر آن.

انصراف:

برگشتن، پشیمان شدن، بازگشتن.

انعام:

چهارپایان اهلی؛ مانند گاو، گوسفند و شتر.

انفال:

اموال عمومی که در عصر غیبت به حاکم اسلامی تعلق دارد و مالک خصوصی ندارد. (در روایات و کتب فقهی، منابع طبیعی و ثروت های عمومی، غنائم جنگی، اموال بی صاحب، جنگل ها، زمین های موات، معادن و... از انفال شمرده شده اند).

انفحه:

پنیر مایه.

انفساخ عقد:



فسخ شدن خودبخودی عقد، به هم خوردن قرارداد، گسیختن عقد.

انفیه:

نوعی داروی استنشاقی که از راه بینی استعمال می شود .

انقلاب:

دگرگون شدن ؛ مانند تبدیل شدن شراب به سرکه.

اهتمام:

اهمیت دادن.

اهل ذمه:

غیر مسلمانانی که به یکی از ادیان الهی معتقدند و با عهد و پیمان در امان مسلمانان هستند .

اهل کتاب:

غیر مسلمانی که به یکی از ادیان الهی معتقد باشد و خود را تابع یکی از پیامبران صاحب کتاب بداند ؛ مانند یهودی و مسیحی .

اوامر ولایی:

رجوع کنید به: احکام حکومتی.

اوداج أربعه:

رگ های چهارگانه گردن حیوان که عبارتند از حلقوم (مجرای تنفس) ، مری (مجرای غذا) و دو رگ بزرگی که حلقوم و مری را احاطه نموده اند.

اوراق بهادار:

اوراقی که ارزش مالی داشته و دارای پشتوانه مالی و قابل نقل و انتقال هستند ولی پول نیستند ؛ مانند اوراق قرضه و اوراق سهام.

اوراق قرضه:

نوعی از اسناد مالی که در معاملات بورسی و بانکی، قابل نقل و انتقال و دارای نرخ باشد ولی دلالت بر مالکیت مشاع چیزی نداشته باشد .

اورع:

با تقواتر، کسی است که نه تنها از معاصی، بلکه از شبهات هم بیش از دیگران اجتناب می کند .

اوصیا:

جمع وصی. رجوع کنید به: وصی.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

اولی:

سزاوارتر.

اولیاء دم:

صاحبان خون مقتول. رجوع کنید به: ولی دم.

ایام البیض:

سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه قمری.

ایام تشریق:

سه روز بعد از عید قربان (روز یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه) برای کسانی که در سرزمین منا هستند.

ایام متبرکه:

اعیاد و مناسبت‌های مذهبی؛ مانند میلاد معصومین (علیهم السلام).

ایام نقاء:

روزهایی که زن از حیض و استحاضه و یا نفاس پاک می باشد.

ایقاع:

انشاء مستقل در طرف ایجاب که صحت و نفوذ آن بر انشاء قبول از طرف دیگری متوقف نیست، مانند طلاق.

ایلاء:

سوگند خوردن بر ترک مقاربت با همسر دائمی که قبلاً با او مجامعت داشته است برای مدتی بیش از چهار ماه یا برای همیشه با هدف اضرار به وی.

ایمان:

اعتقاد قلبی؛ باور به توحید، نبوت پیامبر (ص)، معاد، عدل الهی و امامت امامان معصوم بعد از پیامبر.



بئر:

چاه.

باطل:

مقابل حق.

عمل باطل:

کاری که برخی از اجزاء یا شرائط لازم آن مفقود است و اثر متوقع از آن حاصل نمی شود .

باکره:

دختری که شوهر نکرده است، دختری که پرده بکارتش زایل نشده است .

بالسویه:

به طور یکسان، برابر.

بالغ:

کسی که به سنّ بلوغ (پسر 15 سال قمری و دختر بنا به نظر مشهور 9 سال قمری) رسیده است و یا موی ضخیم بر قسمت بالای عورت او روییده و یا منی از او خارج شده است.

بالفعل:

آنچه تحقق یافته است .

بالقوه:

آنچه امکان تحقق آن هست ؛ اما تاکنون محقق نشده است .

بایر:

زمین هایی که بهره برداری نشده اند .

بدر:

قرص کامل ماه.

بدعت:

ایجاد سنت یا اعتقاد خلاف شرع و اسلام.

بدل:

جایگزین، جانشین.



بدل از غسل:

تیممی که جایگزین غسل می شود .

بدل از وضو:

تیممی که جایگزین وضو می شود .

بُدنه:

به گاو و شتر گویند (بحث كفاره محرمات احرام) .

بدیهی:

روشن، آشکار؛ آنچه معنایش سریع به ذهن آید .

برئ الذمه:

کسی که چیزی برگردن او نیست .

برائت ذمه:

فارغ شدن و پاک شدن ذمه انسان از آنچه بر عهده او بوده است .

برات:

برگه مخصوصی است که بدهکاران بابت بدهی خودشان آن را امضاء می کنند .

بُرد:

پارچه ای از پشم شتر که در یمن بافته می شده است .

برده:

غلام و کنیز.

بسمله:

مخفف «بسم الله الرحمن الرحيم»

بَشْرَه:

پوست.

بُضْع:

به فرج (آلت تناسلی زن) اطلاق می شود؛ استمتاع.

بطن:

شکم.



نسل.

بطن اول: فرزندان.

بطن دوم: نوه ها، فرزندزادگان.

بطن سوم: نتیجه ها، نوه زادگان.

بطن سابق: نسل قبلی.

بطن لاحق: نسل بعدی.

بطناً بعد بطن: نسلی پس از نسل دیگر.

بعید است:

این تعبیر در حکم فتواست .

بعید نیست:

این تعبیر در حکم فتواست .

بقعه (بقاع) :

مزار ائمه و بزرگان دین.

بقاع متبرکه: اماکن مقدّس.

بکارت:

دوشیزگی. رجوع کنید به: باکره.

بکر:

آنچه که تاکنون از آن بهره برداری نشده است، دست نخورده.

بلاد کبیره:

شهرهای فوق العاده بزرگ .

بلا عقب:

آنکه فرزند و فرزندزاده ای ندارد .

بلا وارث:

متوفای بدون ورثه.

بلوغ:

رسیدن به حد تکلیف که با ظهور یکی از علائم سه گانه ی آن مشخص می شود. رجوع کنید به: علائم بلوغ.



به نحو متعارف:

به طور معمول، مطابق نظر عرف.

بهتان:

رجوع کنید به: تهمت.

بهیمه:

حیوان چهارپایی که درنده نباشد.

بیت المال:

اموال عمومی، اموال دولت اسلامی.

بیتوته:

رجوع کنید به: مَبیت.

بیضة الاسلام:

شالوده و اساس اسلام.

بیع:

فروش، معامله.

بیع شرط: بیعی است که در متن عقد شرط شود که هرگاه بایع، تمام یا بخشی از قیمت را در مدت معین به مشتری باز گرداند، حق فسخ داشته باشد.

بیع مثل به مثل: مبادله کردن دو چیز هم جنس؛ مانند مبادله گندم با گندم.

بیع نقد (حال): بیعی که در آن برای دادن کالا و ثمن آن زمان مشخصی تعیین شده باشد.

بیع نسبه: بیعی که کالا نقد باشد؛ ولی بهای آن مدت دار باشد.

بیع سلف (سلم): بیعی که ثمن آن حال و جنس کلی به ذمه باشد و برای تحویل آن زمان مشخص شده باشد.

بیع صرف: بیع هر یک از طلا و نقره به یکدیگر.

بیع عقدی: بیعی که ایجاب و قبول آن هر دو لفظی باشد.

بیع معاواة: بیعی که ایجاب و قبول آن یا یکی از آن دو لفظی نباشد.

بینه:

شاهدانی که شهادت آنها می تواند یک امر را اثبات کند.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

پلاتین:

فلزی سفید رنگ و گران قیمت که از جنس طلا نیست ولی بعضی از خواص آن را داراست .

پورسانت:

درصدی که به عنوان پاداش خرید از سوی فروشنده به مسؤل خرید تعلق می گیرد ؛ خواه از همان پول باشد یا از پول فروشنده.



تأجيل:

به تأخير انداختن.

تأديه:

ادا کردن.

تارك الصلوة:

کسی که از روی معصیت نماز نمی خواند .

تالف:

تلف کننده، تلف شده.

تألمات:

دردها، رنج ها.

تألمات روحی: پریشانی و افسردگی روحی.

تامّ الاجزاء:

آنچه تمامی اجزای آن فراهم باشد .

تامّ الخلقه:

آنچه خلقت او، کامل و طبیعی است .

تبانى:

پیمان بستن پنهانی.

تبذير:

تلف، تباهی، بیهوده خرج کردن.

تبرّع:

انجام دادن کاری با قصد قربت و بدون چشم داشت یا اجبار .

تبرّعات:

جمع تبرّع. رجوع کنید به: تبرّع.

تبسم:

خنده بدون صدا، لبخند.



باطل بودن معامله در بخشی از ثمن یا مثن.

تبعیض در تقلید:

تقلید نمودن در برخی مسائل از یک مجتهد و در بعضی مسائل از مجتهدی دیگر.

تبعیت:

پاک شدن چیز نجسی به تبع پاک شدن چیز نجس دیگر؛ مانند پاک شدن ظرف سرکه به تبعیت از پاک شدن شرابی که در آن به سرکه تبدیل شده است.

تبعیت فرزند غیر مستقل از پدر در قصد توطن یا اعراض از وطن.

تجافی:

نیم خیز نشستن مأموم در حال تشهد امام. فاصله دادن شکم از زمین در حال سجده.

تجاهر:

آشکار کردن، علنی نمودن.

تجاهر به فسق: فسق و فجور علنی.

تجدید احرام:

از سرگیری احرام.

تجدید فراش:

دوباره ازدواج کردن.

تجرّی:

اقدام به انجام یا ترک کاری با نیت معصیت.

تجسس:

تفحص و جستجو کردن، جاسوسی کردن.

تجمات:

مال و اثاثیه گرانبها.

تجهیز:

تدارک مقدمات چیزی.

تجهیز میت: یعنی تدارک اموری همچون غسل، حنوط، کفن و ...



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

تجويز:

جایز شمردن، اجازه دادن.

تحت الحثک:

زیر چانه، قسمتی از عمامه که زیر گلو آویخته می شود .

تحجیر:

سنگ چین کردن، علامتگذاری اراضی موات، پیش از آباد کردن آنها.

تحقیر:

خوار کردن و پست شمردن دیگری.

تحمل شهادت:

مشاهده امری برای ادای شهادت در وقت لزوم.

تحیر:

سرگردان شدن.

تخته نرد:

رجوع کنید به: نرد.

تخطی:

سرپیچی و نافرمانی.

تخلص از نزول و ربا:

رهایی از ربای دریافت شده با پرداخت مال به صاحب آن و یا طلب رضایت وی و یا راه های دیگر.

رهایی از انجام ربا.

تختی:

بول و غائط کردن.

تخمیس:

پرداخت کردن خمس مال.

تداوی:

درمان کردن، معالجه نمودن.

تدلیس:



پنهان نمودن عیب (در ازدواج و خرید و فروش کالا) یا چیزی را برخلاف (بهتر از) واقع نشان دادن.

تذکر آمرانه:

تذکری که به صورت دستور باشد (امر به معروف) .

تذکيه:

رجوع کنید به: ذبح شرعی.

تذکيه شده: حیوانی که به طریقه شرعی ذبح شده باشد .

تذکيه شرعی: کشتن حیوان دارای خون جهنده، با رعایت ضوابط شرعی.

تراویح:

رجوع کنید به: نماز تراویح.

تردستی:

حرکات سریعی که بیننده را به اشتباه بیاندازد .

تراضی:

رضایت طرفین معامله.

ترجیع:

چرخاندن صدا در گلو.

ترخیص:

جواز، اجازه در انجام یا ترک کار.

ترکه:

دارایی میت در هنگام فوت. رجوع کنید به: ارث.

تروک احرام:

رجوع کنید به: محرمات احرام.

تروّی:

تفکر در موارد مشکوک نماز (رکعات یا أفعال آن) ، برای رفع شک.

تراحم:

وجود دو تکلیف همزمان ؛ بطوریکه انجام هر کدام موجب ترک دیگری شود .

تزویر:



تسامح:

ملايمت، مدارا، چشم پوشى.

قاعده تسامح يا تسامح در ادله سُنن: حكم به استحباب يا ترتيب ثواب بر اعمالى كه دليل آنها ضعيف بوده و مورد اطمينان كامل نيست .

تسبيحات اربعه:

ذكر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبـر.

تسبيحات فاطمه زهرا (سلام الله عليها) :

۳۴ مرتبه الله اكبر، ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه سبحان الله.

تسْتَرُّ:

خود را پوشاندن.

تسْرَى:

سرايت كردن، منجر شدن.

تسَلَّم:

دريافت كردن.

تسليم:

سلام دادن.

سلام نماز.

تحويل دادن.

تسليم شدن در جنگ.

تسميت:

جارى كردن نام خدا بر زبان.

گفتن «يرحمك الله» به عطسه كننده.

تسميه:

نام گذارى كردن، جارى كردن نام خدا بر زبان.

تسويلات:



دام ها، چیزهایی که موجب گمراهی می شود www.leader.ir .فتر مقام معظم رهبری

تشبه:

خود را مانند دیگری کردن.

تشریح:

پاره پاره کردن بدن مرده، برای کسب آگاهی های پزشکی و ..

تشریک:

شریک کردن و شرکت دادن دیگری.

تشییع:

پیروی، متابعت، دنبال کردن.

تشییع جنازه: دنبال جنازه رفتن.

تصدیق:

گواهی نمودن، تایید کردن.

تصرف:

بکار گرفتن چیزی و استفاده از آن.

تصرف انتفاعی: استفاده از منافع مال و باقی گذاشتن اصل آن.

تصرف مالکانه: استفاده های که فقط از طرف مالک امکان دارد .

تصرف عدوانی: تصرف بدون رضایت مالک.

تصرف مادی: تصرف در عین مال ؛ به طوری که وصف یا جزء و یا تمام آن مال تلف شده و یا تغییر کند .

تضییع:

تلف کردن، تباه ساختن.

تطفیف:

کم فروشی.

تطهیر:

پاک کردن متنجس با یکی از مطهّرات شرعیه ؛ مانند شستن دست نجس با آب کر.

تطوع:

انجام دادن کار با قصد عبادت و نیکی.



تعاقب:

پی در پی آمدن.

تعدي:

زیاده روی، ستم کردن، دست درازی.

تعديل:

درست کردن، اصلاح نمودن .

تخفیف دادن.

شهادت دادن بر عدالت کسی.

تعفیر الجبین:

بر زمین گذاشتن دو طرف پیشانی.

تعذر:

دشوار شدن. رجوع کنید به: تعسر.

عذر و دلیل آوردن.

تعرب بعد الهجرة:

رها کردن جامعه اسلامی و دل کندن از آن و ساکن شدن در بلاد کفر.

تعزیر:

مجازاتاتی که مقدار و کیفیت آن توسط حاکم شرع معلوم می گردد. (در مقابل حدّ) .

تعسر:

دشواری، سختی.

تعرض:

دست درازی کردن.

پرداختن به یک کار.

تعقیب نماز:

خواندن قرآن، ادعیه و اذکار مخصوص پس از اتمام نماز .

تعلل:

بهانه جویی.



تعليق:

مشروط بودن به چیزی دیگر.

تعمد:

از روی عمد کاری را انجام دادن.

تعويق:

به تأخیر انداختن.

تفاهم:

فهم و درک یکدیگر.

تفریط:

کوتاهی کردن؛ مسامحه نمودن. (در مقابل افراط).

تقصی:

رهایی، خارج شدن از چیزی.

تفویض:

واگذار کردن.

تقاص:

برداشتن مال یا پول از کسی که حق انسان را گرفته و از دادن آن امتناع می کند.

تقسیط:

تقسیم کردن مال، قسط بندی کردن.

تقصیر:

کوتاه کردن مقداری از ناخن یا موی سر در اعمال حج و عمره.

تقطیر:

متراکم نمودن بخار جهت تبدیل آن به مایع.

تقلب:

حیله زدن، حقه زدن.

تقلید:



تقلید ابتدائی: تقلید برای اولین بار.

بقاء بر تقلید میت: ادامه تقلید از مرجعی که دیگر زنده نیست .

تبعیض در تقلید: تقلید از چند مجتهد در ابواب مختلف فقه.

تقیه:

هماهنگ شدن با عقاید کفار یا مخالفین در گفتار یا کردار از روی ناچاری.

تقیه مداراتی: تقیه به منظور حفظ وحدت مسلمین.

تکبیرة الإحرام:

ذکر «الله اکبر» به قصد شروع نماز.

تکثف:

قرار دادن دست ها بر روی هم به نحوی که غیر شیعه انجام می دهند در حال نماز.

تکدی:

گدایی کردن.

تکفل:

به عهده گرفتن، تضمین کردن. رجوع کنید به: کفالت.

تکفیر:

پرداخت کفاره.

نسبت کفر دادن به دیگری.

تلبس:

اشتباه شدن.

مشغول شدن به کاری.

تلبیه:

گفتن ذکر "لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ".

تلذذ:

لذت بردن.

تلف:



تلقیح مصنوعی:

وارد کردن نطفه مرد به رحم زن و یا ترکیب کردن نطفه زن و مرد در خارج از رحم و رشد دادن آن در آزمایشگاه.

تمتع:

بهره جنسی بردن از همسر.

رجوع کنید به: حج تمتع - عمره تمتع.

تمسخر:

مسخره کردن، ریشخند.

تمشیت امور:

سر و سامان دادن به کارها.

تمکن:

توانایی.

تمکین:

آمادگی زن برای کامجویی همسر.

تملک:

چیزی را مالک شدن.

تملک به ضمان: برداشتن و مالک شدن یک چیز مجهول المالك (با شرایط خاص)، با این نیت که در صورت پیدا شدن صاحبش، قیمت آن را به او بپردازد.

تملیک:

کسی را مالک چیزی کردن.

تنجیز:

لزوم عقد و مشروط نبودن آن.

تنجیم:

پیشگویی از حوادث و اتفاقات زندگی انسان، با استفاده از اوضاع و احوال ستارگان.

تنزیل سفته:



تنفیذ:

تأیید کردن، اجازه دادن.

تنقیص:

کم شمردن، کوچک شمردن.

تنقیه:

به وارد کردن آب یا هر نوع مایع دیگر به داخل روده بزرگ تنقیه گفته می شود؛ معمولاً از این عمل برای درمان برخی بیماری ها استفاده می شود.

تهاون:

سهل انگاری.

تهمت:

به دروغ، نسبت بد به دیگری دادن، افترا.

تهیأ:

آماده بودن، مهیا شدن.

تهییج:

تحریک، برانگیختن.

تواصی:

به یکدیگر توصیه کردن.

توبه:

بازگشت و پشیمانی از گناه و ترک آن.

تودیع:

وداع کردن.

سپردن چیزی به کسی.

تورک:

نشستن بر روی ران چپ، و گذاشتن روی پای راست به کف پای چپ.

توریه:



صحبت کردن به گونه ای که شنونده معنای ظاهری را بفهمد ؛ ولی گوینده معنای خلاف ظاهر را اراده کند

توسل:

نزدیکی جستن، وسیله قرار دادن.

توطن:

قرار دادن محلی به عنوان وطن.

توکیل:

وکیل قرار دادن.

تولی طرفین:

پذیرفتن وکالت از طرفین عقد.

تولیت:

سرپرستی امور موقوفات. رجوع کنید به: متولی.

تیمّم (بدل از وضوء یا غسل) :

زدن کف دست ها به خاک، سنگ و مانند آن، و مسح پیشانی و پشت دست ها با ترتیب خاص.

تیمّم جبیره ای:

تیمّمی است که قسمتی از مسح آن روی جبیره است. رجوع کنید به: جبیره.



ثلث:

یک سوم از هر چیزی.

ثلث ترکه:

یک سوم از ترکه میت پس از ادای دیون.

ثلثان:

دو سوّم.

ثلثان شدن آب انگور:

جوشیدن آن به قدری که دو سوم آن بخار شود و یک سوم باقی بماند.

ثمره:

محصول و میوه.

ثمن:

عوض و قیمت کالا.

ثمن کلی: ثمنی که مصادیق و افراد متعدد دارد.

ثمن مسمّی: قیمت و عوضی که در ضمن عقد بیع، معین گشته است.

ثمن مثل: قیمتی که مردم حاضرند در بازار در برابر یک کالا بپردازند.

ثمن مؤجّل: قیمت و عوضی که ادای آن تا زمان مشخصی به تعویق افتاده است.

ثمن:

یک هشتم.

ثیب:

شخصی که ازدواج کرده است. (ثیبة: زن ازدواج کرده است).



جائر:

ستمگر، پایمال کننده حق و عدالت.

جائفه:

زخمی که به داخل بدن می رسد .

جابر:

جبران کننده.

جاعل:

آنکه در قرارداد جعاله اعلام می کند هر کس برای او کار مشخصی را انجام دهد، اجرت معینی خواهد داشت .

جانی:

جنایتکار، آنکه مرتکب جنایت شده است .

جاهل:

بی اطلاع، نادان.

جاهل قاصر: کسی که اصلاً متوجه جهل خود نیست و یا راهی برای برطرف کردن جهل خود ندارد .

جاهل مقصر: کسی که متوجه جهل خود بوده و راههای رفع جهالت خود را هم می داند ؛ ولی در آموختن تکالیف کوتاهی می کند .

جاهل به حکم: کسی که حکم مسأله را نمی داند .

جاهل به موضوع: کسی که از موضوع حکم بی اطلاع است .

جایز:

عملی که انجام آن حرام نیست .

جبیره:

چیزی است که با آن زخم و شکستگی را می بندند .

پارچه یا دویبی است که روی زخم و مانند آن می گذارند .

جدال:

رجوع کنید به: جدل.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

جدل:

قسم خوردن به منظور اثبات یا نفی چیزی در حال احرام. رجوع کنید به: محرّمات احرام. نزاع نمودن در رابطه با اموری دنیوی یا اخروی با هدف پیروز شدن در بحث و یا اظهار برتری نمودن در حال اعتکاف.

جذام:

یک نوع بیماری است که باعث بی حسی بعضی اعضای بدن (دست و صورت) و فساد آنها می شود.

جرح:

نسبت عدم عدالت به کسی دادن یا تضعیف کردن او. باطل کردن شهادت.

جرح:

جراحت، زخم.

جزیه:

مالی که از کافر دمی در قبال زندگی در قلمرو اسلام اخذ می شود.

جُعّالَه:

ملتزم شدن به پرداخت نمودن عوضی معلوم در برابر عملی حلال و عاقلانه.

جُعّل:

مال معین شده در عقد جعّالَه.

جفت:

عضو رابط بین جنین و رحم مادر است که جنین بواسطه ی آن تغذیه می کند.

جَلال (جَلالَه):

حیوان حلال گوشتی که به خوردن نجاست عادت کرده است.

جماع:

مقاربت، آمیزش جنسی.

جمرات:

سه ستون سنگی معروف در منی است و حجاج باید در روزهای یازدهم و دوازدهم ذی الحجه به آنها سنگ بزنند (جمع جمره).



جمع بین اختین:

دو خواهر را به همسری داشتن.

جنابت:

جُئِب شدن. رجوع کنید به: جُئِب.

جُئِب:

کسی که جماع کرده یا منی از او خارج شده باشد .

جهاد:

جهاد ابتدایی: نبردی که به قصد هجوم بر دشمن و با فرمان امام (علیه السلام) یا نایب او انجام گیرد .

جهاد دفاعی: نبرد و پیکار برای مقابله با هجوم دشمن به سرزمین های اسلام.

جهاد اکبر: مبارزه با هوای نفس.

جهاد اصغر: پیکار و جنگیدن در راه خدا.

جهر:

قرائت کردن با صدای بلند به گونه ای که جوهر صدا آشکار شود (در مقابل اخفات) .

سخن گفتن به طور عمومی (در مقابل سِرّ) .

انجام دادن عمل به صورت آشکار (در مقابل خفاء) .

نماز جهری:

نمازی که در آن، حمد و سوره باید با صدای بلند خوانده شود به گونه ای که جوهر صدا آشکار شود

(نمازهای صبح، مغرب و عشا) .

جهل:

ندانستن و بی اطلاع بودن.

جهل مرکب: آن است که شخص نمی داند و متوجه نیست و می پندارد که می داند .



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

چانه زدن:

گفتگو در هنگام خرید برای کم یا زیاد کردن قیمت کالا.



حائز:

زیر گنبد (تحت القبّه) و جایی که نزد قبر امام حسین (علیه السلام) است.

حائض:

زنی که در حال حیض است.

حاجب:

مانع؛ رجوع شود به ماده حاجب.

حاکم اسلامی:

رجوع کنید به: حاکم شرع.

حاکم شرع:

مجتهد جامع الشرايط، ولی فقیه و رهبر مسلمین.

مجتهدی که شرعاً حق حکم کردن داشته باشد.

حبس مؤبّد:

وقف کردن اموال برای همیشه.

حبس مخلّد:

رجوع کنید به: حبس مؤبّد.

حبوه:

قرآن، انگشتر و لباس پدر که با فوت پدر به پسر بزرگ تر داده می شود.

حجّ افراد:

حجی که عمره آن بعد از آن انجام می شود و حاجی قربانی خود را نیز با علامت خاصی مانند بریدن گوش معین نمی کند. چنین حجی بر کسانی واجب است که در فاصله ۸ فرسخی کعبه زندگی می کنند.

حج بلدی:

حجی که نائب از شهر منوب عنه برای سفر حج حرکت می کند.

حج میقاتی:

حجی که نائب از میقات متعهد انجام آن می شود.

حجامت:



حَجَّةُ الاسلام:

حج واجب، حَجی که در طول عمر، یک بار بر افراد مستطیع واجب می شود .

حَجّ:

زیارت خانه خدا و اعمال مربوط به آن.

حج صَروره: انجام اعمال حج واجب برای اولین بار. رجوع کنید به: صروره.

حج بذلی: حَجی که با بخشیدن هزینه سفر (از سوی دیگری) واجب می گردد .

حجّ نیابی: حجّی که به نیابت از دیگری انجام شود. انجام مناسک حجّ به نیابت از دیگری .

حَجْر:

ممنوعیت شرعی تصرف در اموال خود به جهاتی خاص مانند: خردسالی، سفاهت، مفلس بودن.

حِجر اسماعیل:

مکانی به شکل نیم دایره با دیواری به ارتفاع ۳ / ۱ متر که در جانب شمالی کعبه قرار دارد و مدفن اسماعیل، هاجر و چند تن از پیامبران است .

حَجْرالاسود:

سنگ سیاهی که از بهشت آمده و بر دیوار کعبه نصب شده است .

حداد:

ترک نمودن هر گونه زینت در بدن و لباس در ایام عده وفات.

حدث أصغر:

هر امری که وضو را باطل کند ؛ مانند خروج بول و غائط.

حدث أكبر:

هر امری که باعث وجوب غسل شود ؛ مانند جنابت ومس میت.

حدّ:

مجازات است که خداوند میزان آن را برای بعضی گناهان تعیین کرده است. (در مقابل تعزیر) .

حدّ ترخص:

مکانی که در آنجا اذان شهر شنیده نمی شود. (بر اساس برخی تحقیقات 1350 متر پس از آخرین نقطه شهر می باشد) .



حرام:

ممنوع.

آنچه که شرع آن را ممنوع می داند و کاری که اسلام آن را منع کرده و ارتکاب آن گناه است .

حرام مؤبد:

رجوع کنید به: حرمت ابدی.

حَرَج:

مشقت، سختی و دشواری ؛ به طوری که معمولاً قابل تحمل نباشد .

حرم مکه:

منطقه وسیعی از مسجد الحرام با حدود معین که سرزمینی امن برای انسانها و حیوانات است .

حرمت ابدی:

منع همیشگی ازدواج.

حریم:

محوطه و محدوده ی اطراف هر چیز ؛ مانند حریم خانه (مکانی که حمایت و دفاع از آن واجب باشد) .

حریم عرفی: آنچه عرف آن را حریم می داند .

حصر وراثت:

معین شدن وارث های متوفی.

حصّه:

سهم.

حضانة:

ولایت و سرپرستی طفل، به منظور نگهداری و تربیت او.

حَضْر:

وطن، محل اقامت (در مقابل سفر) .

حق:

حق الله:

تکلیفی که در صورت سرپیچی از آن، مکلف در برابر خداوند مسؤول است ؛ مانند نماز و روزه.

حق الناس:



حق اشخاص دیگر که با اتلاف، اضرار و دین بر گردن مکلف می آید، و سقوط آن وابسته به رضایت صاحب حق است.

حق التحجیر:

حق اولویت در عمران زمین های موات برای کسی که شروع به احیاء آنها کرده یا چیزی را که نشانه اراده بر احیاء است در آنها احداث کرده را حق التحجیر می نامند.

حق خیار:

رجوع کنید به: خیار.

حق المارّه:

حقی است که به موجب آن، رهگذر هنگام عبور از کنار درخت میوه یا زراعت با شرایطی بتواند مجاناً و بدون اذن مالک از آن بخورد.

حق التولیه:

حق الزحمه متولی.

حق الارث:

سهم الارث، میزان سهم هر یک از ورثه.

حق التألیف:

حق مؤلف کتاب، مزد و اجرت نوشتن کتاب.

حق الزحمه:

دستمزد، اجرت عمل.

حق الناس:

به معنای حق مردم بر یکدیگر و به حقوق مالی اختصاص ندارد و جان و آبروی افراد را نیز شامل است.

حق العمل:

اجرت.

حق الناس:

به معنای حق مردم بر یکدیگر و به حقوق مالی اختصاص ندارد و جان و آبروی افراد را نیز شامل است.

حق تأهل:

مزایایی که به خاطر داشتن فرزند و همسر به فرد تعلق می گیرد.



حکم:

دستور شرع.

حکم قاضی در موارد نزاع و مانند آن.

امر و دستور ولی فقیه در مسائل مربوط به اداره کشور اسلامی و اموری که به عموم مسلمین ارتباط دارد. (در مقابل فتوی) .

حکم تکلیفی:

حکمی که بدون واسطه به فعل مکلف تعلق می گیرد و وظیفه مکلف را در انجام دادن یا ندادن آن مشخص می کند؛ مانند وجوب و حرمت.

حکم وضعی:

حکمی که با واسطه به فعل مکلف تعلق می گیرد؛ مانند زوجیت، طهارت و نجاست، صحت و بطلان که به اشخاص و اشیاء تعلق می گیرد.

حکم ثانوی:

حکمی که در شرایط خاص مانند اضطرار مرض عسر و حرج و مانند آن برای مکلف جعل می شود.

حلق:

ابتدای مری.

تراشیدن سر.

حلیت:

حلال بودن، مباح بودن.

حمل:

جنین، طفل در شکم مادر.

حَنَث:

مخالفت، شکستن.

حَنَث نذر:

خلاف نذر عمل کردن.

حنوط:

کافوری که به مواضع سجده میت می مالند.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

حواله:

إرجاع طلبکار به شخصی دیگر برای دریافت طلبش.

حیازت:

در اختیار گرفتن یکی از مباحات عامه (یکی از اسباب ملکیت اموال مباح) ؛ مانند شکار حیوانات.

حیض:

قاعدگی، عادت ماهانه زنان.

حیل فرار از ربا:

شیوه هایی که به وسیله آنها معامله ربوی، یک معامله ی صحیح جلوه داده شود.



خارق العاده:

بیش از انتظار، غیرعادی، عجیب.

خالی از قوت نیست:

این تعبیر در حکم فتوا می باشد .

خالی از وجه نیست:

این تعبیر در حکم فتوا می باشد .

خَبَث:

پلیدی ؛ نجاست.

خُبْرَه:

کارشناس.

خبیث:

ناخوشایند، پلید.

ختنه:

بریدن غلاف سر آلت تناسلی مرد.

خدعه:

فریب، نیرنگ.

خدیعه:

رجوع کنید به: خدعه.

خراج:

مالیات.

نوعی مالیات که از بهره و محصول زمین گرفته می شود .

خَرَص:

اندازه گیری تضمینی.

خرطاط نه گانه:

رجوع شود به استبراء از بول



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

خسارت:

از دست دادن سرمایه، زیان کردن.

خسوف:

ماه گرفتگی.

خصال کفاره:

اموری که شخص باید بابت کفاره انجام دهد .

خصوصیات:

ویژگی ها، مشخصات.

خلع ید:

عزل کردن و برکناری کسی که از تصرف در اموال و یا امور.

خمس:

یک پنجم مازاد درآمد سالیانه و همچنین بعضی از اموال خاص که باید با قصد قربت آن را به نایب امام (علیه السلام) داد و یا نیمی از آن را به نایب امام و نیم دیگر را با اجازه او به سادات نیازمند داد .

خنثی:

آنکه مرد یا زن بودن او مشخص نیست .

خنزیر:

خوک.

خوارج:

کسانی که بر امام معصوم (علیه السلام) خروج کنند و علیه او قیام نمایند ؛ مانند خوارج نهروان.

خوف:

ترس، هراس، واهمه.

خوف ضرر:

احتمال زیان و خسارت مالی و یا جانی.

خون جهنده:

خون حیوانی است که وقتی رگ آن را ببرند، خون از آن بپاشد .

خیار:



خيار تأخير: اگر معامله ای انجام گیرد و مشتری تمام قيمت کالا را نپردازد و فروشنده نیز جنس را تحویل ندهد، این معامله تا سه روز لازم الاجرا است؛ لکن بعد از گذشت سه روز چنانچه مشتری قيمت کالا را پرداخت نکرد، فروشنده می تواند معامله را فسخ کند. البته اختيار فسخ مشروط بر این است که تأخير در ضمن عقد، شرط نشده باشد. (این خيار مخصوص فروشنده است).

خيار تخلف شرط: حق فسخ معامله ای است که به واسطه عمل نکردن به شرط ضمن عقد، ایجاد می شود.

*

خيار تخلف شرط: خياری که در اثر تخلف خریدار یا فروشنده نسبت به شرط ضمن عقد حاصل می شود

خيار تبعض صفة: خياری است که در اثر تبعض صفة برای خریدار حاصل می گردد. رجوع کنید به: تبعض صفة.

خيار حيوان: اختيار فسخ معامله برای خریدار حيوان به مدت سه روز.

خيار رؤيت: حق فسخ معامله ای که در آن کالای غایب معینی با اوصاف معامله شود، ولی در هنگام تحویل آن اوصاف را نداشته باشد.

خيار شرط: نوعی اختيار فسخ است که در ضمن عقد، شرط شده باشد.

خيار عيب: اختيار فسخ معامله به واسطه عيب موجود در مال معامله شده است.

خيار غبن: خياری است که بواسطه گران خریدن جنسی یا ارزان فروختن آن، برای هر کدام از خریدار یا فروشنده به وجود می آید، به شرط آنکه عرفاً اختلاف قيمت زياد بوده و جاهل به قيمت باشند.

خيار مجلس: اختيار فسخ معامله که مختص به خریدار و فروشنده و در مجلس معامله است.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

دائر مدار:

وابسته، مربوط.

دائمه:

زنی که طی عقد دائم به همسری مردی در آمده است .

دائن:

طلبکار، بستانکار.

دائّه:

حيوان چهارپا.

دارالاسلام:

سرزمین اسلام، جایی که اکثریت اعضای آن مسلمان هستند .

دارالحرب:

بلاد کفار را گویند که با مسلمانان پیمان ندارند .

داعی:

انگیزه، اراده.

دُبُر:

پشت (کنایه از نشیمن گاه است) .

دستگردان:

گرفتن خمس و قرض دادن آن توسط متولی خمس یا مرجع تقلید به کسی که خمس بر گردن اوست و توانایی پرداخت آن را ندارد .

دعوی:

ادّعا.

دفاع:

مقاومت در برابر دشمن.

دفیف:

بال زدن در موقع پرواز.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

دلالت:

واسطه، کسی که واسطه بین خریدار و فروشنده باشد .

دم:

خون.

دماء ثلاثه:

خون حیض، استحاضه و نفاس.

دمل:

جراحت.

دنبلان:

تخم گوسفند.

دهری:

دسته ای از کفار که عقیده به جهان آخرت ندارند و معتقد به بقاء دنیا (دهر) هستند .

دین:

بدهکاری، قرض.

دیه:

مالی که برای جبران خون مسلمان یا نقص بدنی او پرداخت می شود .



ذبح:

رجوع کنید به: ذبح شرعی.

ذبح شرعی:

کشتن حیوان دارای خون جهنده، با رعایت ضوابط شرعی.

ذبیحه:

حیوانی که با دستور شرعی ذبح شده باشد .

ذراع:

بخشی از دست انسان (از آرنج تا نوک انگشتان) .

نوعی واحد اندازه گیری مسافت، به طول تقریبی ۴۸ سانتی متر.

ذریه:

نسل انسان از دختر و پسر.

ذکر:

آلت تناسلی مرد یا حیوان نر / مذکر.

ذکر:

هر آنچه انسان را به یاد خدا بیاندازد .

ذکر نماز: آنچه در رکوع، سجده، قنوت و..گفته می شود.

ذکور:

پسران، مردان.

ذمه:

عهده.

بر ذمه گرفتن: به عهده گرفتن.

ذمی:

رجوع کنید به: کافر ذمی.

ذهاب ثلثین:

به بخار شدن دو سوم آب انگور که باعث حلّیت آن می شود اطلاق می شود.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

دَهَب:

طلا

ذوالبید:

کسی که مال را تحت تصرف خود دارد .

ذی:

صاحب.

ذی حق: صاحب حق.

ذی الخيار: کسی که دارای حق خيار است رجوع کنید به: خيار.

ذی رحم: خویشاوند.

ذی البید: کسی که مالی را تحت تصرف دارد .



رؤیت هلال:

دیدن ماه شب اول.

راتب:

ثابت، همیشگی.

امام راتب:

امام جماعت ثابت مسجد.

راجح:

پسندیده، بهتر (در مقابل مرجوح).

راشی:

رشوه دهنده. رجوع کنید به: رشوه.

راکد:

ساکن.

آب راکد: آبی که جریان ندارد و از زمین نمی جوشد؛ مانند آب حوض.

راهن:

آنکه مالی را نزد دیگری گرو می گذارد.

ربا:

فزون و زیاده.

ربای معاملی (معاوضی):

معامله ای که در آن دو کالای هم جنس مکیل یا موزون مبادله می شوند و یک طرف دارای افزوده است. (هم جنس، مکیل، موزون).

ربای قرضی:

قرضی است که در ضمن عقد قرض برای طلبکار، اضافه ای شرط شود و یا بر آن توافق شده باشد.

ربائب:

جمع ربیبه. رجوع کنید به: ربیبه.

ربح:



ربح سنه:

در آمد انسان در طول سال.

ربیبه:

دختر همسر از شوهرش.

رجحان:

برتری.

رجعی:

رجوع کنید به: طلاق.

رَجْم:

سنگسار کردن: نوعی مجازات اسلامی که در آن گناهکار را در خاک می کنند و بر او سنگ می اندازند .

رجوع:

بازگشتن.

رجوع به کفایت:

داشتن شغل یا مال یا راه کسب دیگری که پس از بازگشت از حج برای زندگانی به سختی و مشقت نیفتد .

رجوع در عده طلاق:

رفتار و گفتار شوهر با همسرش در مدت عده طلاق رجعی که نشان دهد وی به زندگی زناشویی بازگشته است.

رجوع از شهادت:

ادعای شاهد، مبنی بر دروغ بودن یا اشتباه کردن نسبت به شهادتی که داده است .

رحم:

خویشاوندی نسبی. رجوع کنید به: صله رحم.

جایگاه جنین در شکم مادر.

رداء:

روپوش، لباس بلندی که بیشتر اعضاء بدن را می پوشاند ؛ مانند عبا.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

ردی:

نامرغوب، پست.

رشد:

درجه ای از فهم و شعور که سبب می شود انسان از اتلاف و نابودی مالش جلوگیری کرده و آن را در راه های عقلایی مصرف کند و همچنین رشد در ازدواج آن است که تفاوت های زن و مرد و مسائل زناشویی را بداند .

رشوه:

پرداختن مال به دیگری برای صدور حکم به نفع او و یا برای تزییع حق دیگران.

رشید:

کسی که به مرحله رشد رسیده باشد. رجوع کنید به: رشد.

رضاعی:

خویشاوندی و نسبتی که از راه شیر دادن به وجود می آید .

رطوبت مشتبهه:

رطوبتی که پاک یا نجس بودن آن مشکوک است .

رفع ضرورت:

بر طرف شدن حالت اضطرار و ناچاری.

رکن:

اساسی ترین جزء عبادت که هر نوع إخلال به آن -ولو سهوی باشد- سبب باطل شدن عبادت می شود .

رکوع:

یکی از ارکان نماز است که پس از قرائت، نماز گزار باید آنقدر خم شود که دست هایش به زانو برسد .

رکون:

تکیه کردن، پناه بردن، اعتماد کردن.

رَمی:

سنگ انداختن به جمره. رجوع کنید به: جمره.

رهن:

گرویی و وثیقه ای است که در برابر بدهی (دین) سپرده می شود .



نافله های نمازهای یومیه و نماز شب.

رواق:

مکان هایی که به صورت شبستان از هر چهار طرف، ضریح ائمه (علیهم السلام) را احاطه کرده اند .

روز مباحله:

۲۴ ذی الحجه الحرام، روزی که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن و حسین (علیهما السلام) از مدینه خارج شدند تا با نصاری نجران مباحله کنند (یعنی یکدیگر را نفرین کنند) که نصاری نجران از ترس، از مباحله سر باز زدند .

روضه:

محدوده ضریح معصومین (علیهم السلام) .

ما بین قبر و منبر حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در مسجد النبی.

ریا:

انجام دادن کار خیر و عبادت، برای غیر خدا و به منظور خودنمایی و کسب شأن و منزلت در بین مردم .
تظاهر به نیکو کاری.

ریبه:

خوف در فساد افتادن.



زائد بر مؤونه:

ما زاد بر مخارج، آنچه زیادتراً از هزینه زندگی است .

زاد:

توشه سفر شامل مواد خوراکی و غیره.

زانی، زانیه:

کسی که مرتکب زنا شده است.

زکات:

درصد معینی از بعضی اموال (مانند طلا، نقره، گندم، جو و...) که در صورت رسیدن به حد نصاب باید در موارد مشخص مصرف شود .

زکات فطره:

زکات خاصی که در روز عید فطر پرداخت می شود .

زنا:

نزدیکی نامشروع با جنس مخالف.

زندیق:

ملحد، کافر.

زوال خورشید:

هنگام ظهر شرعی (زمان قرار گرفتن خورشید در وسط آسمان) و زمان واجب شدن نماز ظهر.

زیدیه:

طایفه ای از شیعه که معتقد به امامت «زید» فرزند امام سجاد (علیه السلام) هستند .

زینت:

زیور و آرایش.

زی:

پوشش و هیئت و روش.

حد و اندازه.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

سؤُر:

نیم خورده ی آب یا غذا.

سادات:

جمع سیّد. رجوع کنید به: سیّد.

سادات علوی: اولاد حضرت علی (علیه السلام) .

سادات عقیلی: اولاد عقیل بن عبدالمطلب.

سادات طباطبایی: اولاد طباطبا (از فرزندان امام حسن مجتبی (علیه السلام) .

سادات موسوی: اولاد حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) .

سادات حسینی: اولاد سید الشهداء (علیه السلام) .

ساعد:

از آرنج تا مچ دست.

سال خمسی:

یکسال تمام که از تاریخ شروع به کار یا حصول درآمد، و برای کسانی که مدت زمانی خمس نپرداخته اند، از تاریخ نخستین رسیدگی به حساب اموال آغاز می گردد .

سال شمسی:

مدت یک بار حرکت انتقالی زمین به دور خورشید است که ۳۶۵ روز و چند ساعت می باشد. (از اول فروردین تا آخر اسفند) .

سال قمری:

مدت ۱۲ بار گردش ماه به دور زمین است که ۳۵۴ روز و چند ساعت (از اول محرم تا آخر ذی الحجه) می باشد.

سب:

فحش، نسبت زشت دادن.

سبّابه:

انگشت اشاره.

سبیل الله:



راه خدا، هر عمل خالصی که با آن، قرب به خداوند حاصل شود .

اموری که نفع آن متوجه عموم مسلمانان می شود ؛ مانند: احداث پل و

اموری که موجب تعظیم شعائر و اعتلای اسلام می شود.

اموری که موجب دفع مفسده و فتنه از میان مسلمانان می گردد.

ستر:

پوشش، حجاب، آنچه بدن را بپوشاند .

سجده:

پیشانی بر زمین نهادن به منظور عبادت و تعظیم خداوند.

سجده نماز: بر زمین گذاردن پیشانی و کف دست ها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاها در نماز.

سجده سهو: سجده ای که نمازگزار به خاطر اشتباهاتی که سهواً از او سر زده، بعد از نماز باید انجام دهد .

سجده شکر: پیشانی بر زمین نهادن به منظور سپاسگزاری از نعمت های خداوند.

سجده تلاوت: در قرآن کریم ۱۵ آیه وجود دارد که به آیات سجده معروف است و در چهار مورد آن، انسان باید پس از خواندن یا شنیدن آنها بی درنگ در برابر عظمت الهی سجده کند و در ۱۱ مورد دیگر مستحب است، این سجده را سجده تلاوت می نامند .

موارد سجده واجب در قرآن :

۱- جزء ۲۱، سوره سجده، آیه ی ۱۵

۲- جزء ۲۴، سوره فصلت، آیه ۳۷

۳- جزء ۲۷، سوره نجم، آخرین آیه

۴- جزء ۳۰، سوره علق، آخرین آیه.

سَحَر:

یک سوم آخر شب.

سِحْر:

جادوگری، فریفتن دیگران با کارهای شگفت انگیز.

سُحُق:

هم جنس بازی زنان. رجوع کنید به: مساحقه.

سخن چینی:



سُدس:

یک ششم.

سر قفلی:

مالی است که در ازای حق یا تسلط مال به فروشنده پرداخت می گردد .

سرقَت:

دزدی.

سِرگین:

مدفوع حیوانات.

سَعی:

هفت بار رفت و برگشت در فاصله بین دو کوه صفا و مروه که شروع آن از صفا و پایان آن مروه است .

سفاهت:

بیخردی و سبکی عقل، عدم توانایی حفظ و اداره اموال شخصی.

سفته:

سندی تجاری است که صادر کننده ی آن تعهد می کند مبلغ معینی را در موعد مقرر یا هنگام مطالبه حامل سفته پرداخت کند .

سفر:

سفر شرعی: سفری با شرایط خاص که در آن، نمازهای چهار رکعتی را باید دو رکعتی خواند .

سفر معصیت: رفتن به سفری که خود سفر حرام است ؛ مانند فرار از جنگ. رفتن به سفری که برای ارتکاب گناه ؛ مانند دزدی انجام می شود.

سَفیه:

کسی که قدرت نگهداری مال خویش را ندارد و سرمایه اش را در کارهای بیهوده مصرف می کند .

سقط شده:

جنین نارس یا مرده که قبل از موعد تولد از رحم خارج شده است .

سقی:

آب دادن، آبیاری نمودن.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

سئس بول:

نوعی بیماری که شخص را از نگهداری ادرار عاجز می کند .

سلف (سلم):

پیش خرید، معامله ای که بهای جنس را از قبل می پردازند و جنس را بعداً تحویل می گیرند .

سماع:

شنیدن (غیر ارادی) .

سنت:

آنچه از معصوم صادر شده باشد (گفتار، رفتار و تقریر معصوم) .

سهل:

آسان.

سهم:

بهره و نصیب، حصّه.

سهم الارث: نصیب هر کدام از ورثه از اموال میت.

سهم الشركه: نصیب و بهره هر کدام از شرکاء شرکت.

سهم امام: نیمی از خمس که باید امام یا نائب او در مصالح اسلام و مسلمین مصرف کند .

سهم الارث:

رجوع کنید به: حق الارث.

سوء ظن:

گمان بد.

سور عزائم:

سوره هایی از قرآن که دارای سجده واجب هستند. رجوع کنید به: سجده تلاوت.

سید:

آنکه منسوب به هاشم (جد پیامبر «صلی الله علیه وآله») باشد که شامل فرزندان عباس، جعفر، ابوطالب، ابولهب، حارث و عبدالله می شود .



شؤون:

جایگاه اجتماعی فرد.

شؤون عرفی:

جایگاه اجتماعی فرد در نظر عرف

شاخص:

نمودار

میله و مانند آن که برای تعیین وقت ظهر در زمین نصب می کنند .

شاذ:

نادر

شاذروان:

بخش پائینی دیوار کعبه

شارب:

سبیل، موی بالای لب

شارع عام:

محل عبور و مرور مردم

شارع مقدس:

بنیان گذار شریعت (خدا و پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم»).

شاکی:

کسی که از دست دیگری به یکی از مقامات رسمی شکایت می کند .

شاهد:

گواه

شِبْر:

وجب.

شبهه:

اشتباه، شک و تردید در امری



شبهه محصوره: شبهه ای که موارد مشکوک در آن اندک باشد .
شبهه غیر محصوره: شبهه ای که موارد مشکوک در آن زیاد باشد به حدی که عرف به احتمال خطر در آن اعتنا نکند .
شبهه موضوعیه: شبهه ای که در موضوع یک حکم ایجاد می شود مانند اینکه می دانیم شراب حرام است اما نمی دانیم این لیوان، آب است یا شراب.
شبهه حکمیه: شبهه ای که در حکم شرعی ایجاد می شود ؛ مانند اینکه ندانیم دعا کردن در هنگام رؤیت هلال واجب است یا نه؟
شبهه مصداقیه: شبهه ای که ناشی از جهل به مصداق باشد مانند این که اکرام عالم واجب است و نمی دانیم زید عالم است یا نه .
شبهه مفهومیه: شبهه ای که ناشی از جهل به مفهوم است مانند این که نمی دانیم معنای غنا چیست .

شتم:

نسبت ناروا، فحش

شرائط ذمه:

شرائطی که اگر اهل کتاب در بلاد مسلمین به آنها عمل کنند، جان و مالشان در پناه حکومت اسلامی مصون است .

شرط ابتدائی:

تعهدی که در ضمن عقد نباشد و شخص بطور یکطرفه خود را به آن ملزم کند .

شرط فعل یا ترک:

شرطی است که به موجب آن، مشروط علیه متعهد به انجام یا ترک عملی شود .

شرط نتیجه:

شرطی که در آن، حصول نتیجه یک اعتبار مانند وکالت یا مالکیت تعهد شده است .

شرکت:

مالک شدن چند نفر، نسبت به یک چیز به صورت مشاع.

شعائر:

عبادت های آشکار و دسته جمعی.

شعبده:



شعبده بازی: عملی که در اثر حرکات سریع دست؛ بیننده به اشتباه می افتد.

شَفَع (نماز شفع):

یکی از دو رکعت های نماز شب که معمولاً پس از 8 رکعت نافله شب و پیش از یک رکعت نماز وتر خوانده می شود.

شفعه:

حقی است برای یکی از دو شریک - در صورتی که شریک دیگر سهم خود را به شخص سوم فروخته باشد - که تواند سهم فروخته شده به شخص سوم را با پرداخت قیمت آن به ملکیت خود درآورد.

شفیع.

شریک.

صاحب حق شُفَعه.

شفق:

سرخی [که هنگام غروب] در جانب مغرب حادث می شود.

شک:

به معنای تردید میان دو یا چند چیز به طور مساوی است به گونه ای که هیچ یک بر دیگری ترجیح ندارد و اگر یک طرف بر دیگری رجحان و مزیتی داشته باشد، طرف برتر، «ظن» (گمان) و طرف ضعیف تر «وهم» نامیده می شود.

شک در بقاء:

شک در استمرار یک امر؛ مانند اینکه شک دارد وضویی که گرفته، باطل است یا نه؟

شک در حدوث:

شک در انجام کاری در گذشته؛ مانند اینکه شک دارد وضو گرفته است یا نه؟

شک در موضوع:

رجوع کنید به: شبهه موضوعیه

شهادت:

کشته شدن در راه خدا.

گواهی دادن.

شهادت ثانیه (در نماز):



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

شهادت به رسالت پیامبر خاتم (ص) .

شهادت ثالثه (در نماز) :

شهادت به ولایت امیرالمؤمنین (ع) .

شهادتین:

شهادت به یگانگی الله و رسالت رسول الله «صلی الله علیه وآله وسلم».

شهرت:

مشهور شدن

شهرت فتوایی:

مشهور بودن فتوای فقها در یک مسأله معین

شهوت:

خواهش نفس، میل جنسی

شهید:

کسی که در جهاد به همراه امام معصوم (علیه السلام) یا نایبش، در حین درگیری و نبرد کشته شود .

شوط:

یک بار گردش به دور کعبه یا رفتن بین صفا و مروه .

شیر بهاء:

مالی که شوهر در موقع عقد ازدواج (علاوه بر مهر) به اولیای زن پرداخت می کند .

شیر کامل:

شیر خوردن طفل با شرایط خاص که موجب محرم شدن است .

شیعه:

کسانی که معتقد به امامت و خلافت بلافصل حضرت علی (علیه السلام) هستند .

شیوع:

رواج یافتن، پراکنده شدن.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

صاحب الید:

کسی که مالی در اختیار اوست .

صاع:

واحد وزن که تقریباً معادل سه کیلوگرم است .

صبر:

بردباری و شکیبایی.

صبی / صبیه:

نابالغ.

صحت:

درستی، سلامتی.

صداق:

مهر.

صدقات واجبه:

اموالی که مکلف باید در راه های معین، پردازد؛ مانند خمس و زکات.

صدقه:

آنچه که بخاطر ثواب و پاداش به فقرا بخشیده شود .

صرع:

نوعی بیماری عصبی است که با لرزش اندام بدن و بعضاً بیهوشی و بی حسی بدن، توأم است .

صرف:

تبدیل پول ها و تعویض آنها.

صرف برات:

نقد کردن برات؛ در مواردی که برات به صورت مدت دار تنظیم شده باشد، مثلاً طلبکار زودتر از موعد معین، از بدهکار بخواهد با کسر مقداری از برات، نقداً وجه آن را پردازد .

صروه:

رجوع کنید به: حج صروه.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

صعب العلاج:

مرضی که درمان و بهبودی آن دشوار باشد .

صغیره:

دختری که به سن بلوغ نرسیده است .

گناه صغیره.

صفا:

کوهی کم ارتفاع در پایین کوه ابوقبیس در کنار مسجد الحرام که نقطه شروع سعی است .

صفیف:

باز بودن بال پرنده در حال پرواز.

صلاة:

نماز.

صلح:

عقدی است که طی آن طرفین رضایت خود را بر تملیک مال، بخشیدن قرض یا اسقاط حق و... اعلام می کنند .

صلح تعلیقی:

عقد صلحی است که بر انجام کار یا پرداخت مال توسط طرفین صلح و یا یکی از آن دو، معلق گشته است .

صوم:

روزه.

صيد:

شکار کردن حیوانات وحشی و به دام انداختن آبزیان.

صیغه:

کلماتی که به وسیله آن عقد یا ایقاع محقق می شود .

صیغه عقد دائم:

این است که اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اول زن بگوید: زَوَّجْتُكَ نَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ. (یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده است) ، پس از آن بدون فاصله مرد بگوید: قَبِلْتُ التَّرْوَيجَ. (یعنی قبول کردم این ازدواج را) . و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را



بخواند، چنانچه مثلاً اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن بگوید: زَوَّجْتُ مُوَكَّلَتِي فَاطِمَةَ مُوَكَّلِكَ
أَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ و بعد بدون فاصله وکیل مرد بگوید: قِيلْتُ لِمُوكَلِّي أَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ. _____

صیغه عقد موقت:

این است که اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند، بعد از آن که مدت و مهر را معین کردند، چنانچه زن بگوید: زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ، بعد بدون فاصله مرد بگوید: قِيلْتُ. و اگر دیگری را وکیل کنند، اول وکیل زن به وکیل مرد بگوید: مَتَّعْتُ مُوَكَّلَتِي مُوَكَّلَكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ، بعد بدون فاصله وکیل مرد بگوید: قِيلْتُ لِمُوكَلِّي هَكَذَا.



ضاله:

گمراه کننده.

ضامن:

عهده دار، بر عهده گیرنده.

ضامن جریره:

کسی که به شرط اِرتِ بردن از دیگری، بپذیرد که در وقت لزوم به او کمک دهد؛ مثلاً دشمنش را دفع کند و یا دیه ای که بر گردنش می آید بپردازد.

ضرر:

خسارت، اعم از جانی، مالی و آبرویی. رجوع کنید به: مفسده.

ضرورت:

ناچاری.

ضروری دین:

آنچه همه مسلمانان آن را جزء دین می دانند؛ مانند نماز و روزه.

ضعف مُفْرَط:

ضعف شدیدی که از حد گذشته باشد.

ضمان:

قراردادی است که به موجب آن، شخص، مالی را که بر ذمه دیگری است، تعهد می کند که بپردازد.



طائف:

شهری در شرق مکه (در فاصله ۷۰ کیلومتری) .

طالع بینی:

رجوع کنید به: کهانت.

طبقه ارث:

مجموعه از خویشاوندان میت که با وجود آنها، ارث به دیگر خویشاوندان نمی رسد .

طبقه اول ارث:

پدر و مادر و فرزندان.

طبقه دوم ارث:

پدر بزرگ و مادر بزرگ، برادران و خواهران.

طبقه سوم ارث:

عمو، عمه، دایی و خاله و اولاد آنان.

طَرَب:

شادی و نشاط متناسب مجالس عیش و نوش.

طفل:

کودک نابالغ.

طلاق:

گسستن پیمان زناشویی.

طلاق رجعی:

طلاق است که شوهر، در عده زن می تواند بدون عقد جدید به او رجوع کند .

طلاق بائن:

طلاق است که پس از آن، شوهر نمی تواند به زوجه رجوع کند .

طلاق خلع:

طلاق است که در آن زن به علت نفرت از شوهرش تمام یا بخشی از مهر یا مال دیگرش را به شوهر می دهد تا او را طلاق دهد .



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

طلاق مَبارات:

طلاق است که در نتیجه عدم سازش زن و مرد، و نفرت آنها از یکدیگر با دادن مال از طرف زن به شوهر واقع می شود.

طلای سفید:

طلایی است که بخاطر مخلوط شدن با مواد دیگر، رنگ آن سفید است (برخلاف پلاتین که از طلا نیست).

طمانینه:

آرامش، سکون بدن.

طهارت:

پاکی.

وضو، غسل و تیمم بدل از آنها.

طهارت ظاهری:

حکم به پاکی چیزی به حسب ظاهر، در جایی که وضعیت واقعی آن چیز (از نظر نجاست و طهارت) مشکوک باشد.

طهارت مَوْلِد:

حلال زاده بودن.

طهر:

پاک شدن زن از حیض، مدت بین دو حیض.

طهور:

آنچه که انسان به واسطه آن از جهت شرعی پاک می شود.

طواف:

یکی از اعمال عمره و حج که عبارت است از دور زدن و گشتن دور کعبه.

طواف نساء:

آخرین طواف حج و عمره مفرده است که ترک آن باعث می شود حرمت تَلَدُّ جنسی (که از ناحیه احرام بوجود آمده)، همچنان حرام باقی بماند.

طیور:

پرندهگان.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

ظاهر این است:

فتوی است (مگر اینکه قرینه ای بر خلاف آن باشد) .

ظلم:

تعدّی از حدود خداوند، ستمکاری.

ظن:

گمان، غلبه یک مورد در بین موارد مشکوک.

ظهار:

گفتن این جمله توسط مرد به همسرش که پشت تو مانند پشت مادر من است که احکامی را مانند حرمت
وطی به دنبال می آورد .

ظهر شرعی:

وقت اذان ظهر، که سایه شاخص محو می شود یا به کمترین حدّ خود می رسد و پس از آن رو به فزونی می
گذارد.



عائله:

نانخور.

عائله:

رجوع کنید به: عیال.

عادت/عادت ماهانه:

حیض، قاعدگی.

عادت وقتیه:

عادت ماهانه زنی است که وقت عادت او ثابت است؛ ولی تعداد روزهای عادتش کم و زیاد می شود.

عادت عددیه:

عادت ماهانه زنی است که تعداد روزهای عادتش کم و زیاد نمی شود؛ ولی وقت ثابتی ندارد.

عادت وقتیه و عددیه:

عادت ماهانه زنی است که وقت عادت و تعداد روزهای عادت او تغییر نمی کند.

عادل:

کسی است که دارای ملکه عدالت باشد.

عاریه:

عقدی است بین صاحب مال و عاریه گیرنده که طی آن، حق بهره برداری از چیزی بدون پرداخت عوض برای فرد دیگر حاصل می گردد.

عاصی:

گناهکار.

عاقده:

کسی که صیغه عقد را جاری می کند.

کسی که از طرفین عقد یا یکی از آنها، وکالت در اجرای صیغه دارد.

عاقله:

خویشاوندان ذکور پدری جانی که ضامن دیه ی جنایت غیر عمد هستند.

عام المنفعه:



عامل:

کسی که به واسطه مضاربه، جعاله و مانند آن، متصدی کارهای دیگری می شود .
کسی که متصدی جمع آوری، حسابرسی، تقسیم و سایر امور مربوط به زکات است .

عایدات:

درآمدها.

عتبه:

آستانه.

عتق رقبه:

آزاد کردن بنده.

عقیق (وادی عقیق):

یکی از میقات های پنج گانه عمره تمتع، در شمال شرقی مکه.

عُجَب:

بزرگ دیدن اعمال خویش، احساس اینکه حق خداوند را، تمام و کمال بجا آورده است .

عَجَز:

ناتوانی از انجام کار.

عدالت:

ملکه نفسانیه ای که انسان را به تقوا وا می دارد به حدی که از روی عمد هیچ گناهی را انجام ندهد .

عدّه:

مدت زمانی است که زن جدا شده از شوهر (به سبب طلاق یا پایان مدّت ازدواج موقت و یا مرگ شوهر) باید منتظر بماند و ازدواج نکند .

عدّه حامله: تا زمان وضع حمل.

عدّه ذات اشهر: کسی که حیض نمی بیند، هر چند در سن حیض دیدن است (سه ماه) .

عدّه ذات اقراء: کسی که حیض می بیند. (سه طهر) .

عدّه وفات: عده زنی که شوهرش از دنیا رفته است. چهار ماه و ده روز.

عدول:



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

جمع عادل رجوع کنید به: عادل.

رجوع کردن، بازگشتن ؛ (اعراض کردن) عدول نیت: برگرداندن نیت به نیت دیگر.

عذره:

غائط و فضولات انسان و غیر انسان.

عذر شرعی:

عذری که شرعاً قابل قبول است .

عرصه:

منظور زمینی است که ساختمان بر روی آن احداث شده است.

عرف:

آنچه مردم کوچه و بازار به طبع سلیم خود پذیرفته اند .

عرفات:

بیابانی است مسطح و وسیع در جنوب شرقی مکه که حجاج در روز نهم ذی حجه، از ظهر تا مغرب در آنجا می مانند .

عَرَفَه:

نام کوهی است در نزدیکی مکه.

عرق جنب از حرام:

عرق کسی است که از راه حرام جنب شده باشد .

عزائم:

رجوع کنید به: سَوْر عزائم.

عَزَب:

مجرد، مرد بی همسر.

عزل:

۱- انزال منی در خارج از فرج برای جلوگیری از انعقاد نطفه.

۲- بر کنار کردن متصدی کاری از سمتش.

۳- جدا کردن مقدار خمس یا زکات یا ارث مشخص و مانند آن از بقیه اموال.

عسر و حرج:



مشقت، سختی و دشواری؛ به طوری که معمولاً قابل تحمل نباشد.

عصاره:

آبی که از گیاهان، میوه ها و دیگر مواد غذایی گرفته می شود.

عُصَبه :

عبارتند از مردانی که یا به واسطه والدین و یا خصوص پدر با انسان نسبت پیدا می کنند؛ مانند: پدر، اجداد پدری، فرزندان، نوه ها، برادران، عموها و عموزاده ها.

عصیر عتبی:

آب انگور.

عفت عمومی:

سلامت اخلاقی و رفتاری جامعه.

عقار:

زمین.

عقد:

پیمان، عهد. صیغه ایجاب و قبول در معاملات (خصوصاً در ازدواج).

عقد بیع: قرارداد خرید و فروش.

عقد دائم: قرارداد ازدواج دائم، پیمان ازدواج دائم.

عقد غیر دائم: قرارداد ازدواج موقت، پیمان ازدواج موقت.

عقد اکراهی:

عقدی که بدون رضایت شخص، انجام شود.

عقد بیع:

قرارداد خرید و فروش.

عقد جایز:

عقدی که یک یا هر دو طرف معامله حق فسخ آن عقد را داشته باشند.

عقد غیابی:

عقدی که یکی از طرفین یا هر دو، در زمان اجرای صیغه، غایب باشند.

عقد لازم:



قراردادی که در آن هیچ یک از طرفین حق فسخ معامله را ندارند .

عقوبت:

کیفر، جزا.

عقود:

جمع عقد رجوع کنید به: عقد.

عقود شرعی:

عقدهایی که شرع آن را تأیید کرده است .

عقیقه:

به حیوانی گفته می شود که برای حفظ صحت و سلامتی فرزند یا دیگران ذبح می شود .

عقیم:

آنکه صاحب اولاد نمی شود، اعم از مرد و زن.

عقیم سازی:

عملی که امکان بچه دار شدن زن یا مرد را سلب می کند .

علائم بلوغ:

۱- روئیدن موهای خش بر روی عانه.

۲- احتلام

۳- گذشتن از سن ۱۵ سال قمری برای پسران و ۹ سال قمری برای دختران.

عَلَقَه:

خون لخته ای که از تکامل اولیه ی نطفه حاصل می شود .

عَلَقَه زناشویی:

همسر بودن، نسبت و ارتباطی که در اثر ازدواج حاصل می شود .

علوی (علویه) :

رجوع کنید به: سادات علوی

علی الحساب:

مبلغی که پیش از موعد مقرر یا اتمام قرار داد پرداخت می شود تا در نهایت حسابرسی صورت گیرد .

علی الظاهر:



آنچه از ظاهر دلیل فهمیده می شود، این تعبیر در مقام اظهار نظر، حکم فتوا را دارد .

علی الهی:

فرقه ای از غلات شیعه که حضرت علی (ع) را خدا می پندارند.

رجوع کنید به: غلات.

علی ما فرض الله:

بر اساس حکم خدا.

عمد:

از روی قصد کاری را انجام دادن.

عمره:

زیارت خانه خدا و انجام اعمال مخصوص به آن.

عمره مفرده:

عمره ای که جدا از عمره تمتع انجام می گیرد و علاوه بر اعمال آن طواف النساء و نماز آن را نیز دربردارد .

عمره تمتع:

عمره ای است که قبل از حج تمتع انجام می شود .

عمل به احتیاط:

رعایت همه جوانب احتمالی تکلیف ؛ بطوری که یقین حاصل شود به وظیفه واقعی عمل شده است .

عند الاستطاعة:

هنگام حصول استطاعت رجوع کنید به: استطاعت.

عند القدرة:

هنگام توانایی.

عند اللزوم:

هنگام نیاز.

عند المطالبه:

هنگام درخواست .

عنف:

کسی را بزور بر کاری وادار کردن .



عین:

نوعی بیماری که توانایی جماع را از مرد سلب می کند .

عین:

مردی که نمی تواند آمیزش کند .

عهد:

پیمان ؛ تعهد انسان با خداوند (با صیغه ی مخصوص) برای انجام دادن کاری که مباح یا پسندیده است، و یا اجتناب کردن از کاری که مباح یا ناپسند است .

عواید:

رجوع کنید به: عایدات.

عورت:

شرمگاه، آنچه انسان از ظاهر کردنش حیا می کند (قبل و دبر) .

عوض:

مالی که در قبال کالا یا منفعتی، پرداخت می شود .

عیال:

همسر، نانخور.

عیب:

خرابی، نقص.

عید فطر:

نخستین روز ماه شوال که یکی از اعیاد بزرگ اسلامی است .

عید قربان:

دهمین روز ماه ذی الحجه که یکی از اعیاد بزرگ اسلامی است .

عین:

مالی که وجود خارجی دارد .

عین مرهونه:

مالی که به عنوان گرو معین شده است. رجوع کنید به: رهن.

عین نجس:



چیزی که اصالتاً نجس است؛ مانند خون (نه اینکه به واسطه برخورد با چیزی نجس شده است) .

عیوب مجوز فسخ:

عیب هایی که در عقد، حق فسخ را برای یکی از طرفین ایجاد می کند.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

غائط:

مدفوع.

غارم:

بدهکاری که فعلاً توانایی پرداخت دیون را ندارد.

غالی:

غلو کننده. رجوع کنید به: غلات.

غایب شدن:

پنهان شدن و عدم دسترسی.

غبطه:

مصلحت، فایده.

آرزو داشتن اموال و اوصاف دیگران بی آنکه زوال آنها را بخواهد.

غبْن:

تفاوت قیمت قرار دادی با قیمت واقعی.

غبن فاحش:

تفاوت قیمت قراردادی با قیمت واقعی، به حدی که قابل چشم پوشی نباشد.

غدد:

غده ها، توده های به هم فشرده چربی در بعضی نقاط بدن.

گرامت:

توان، مالی که انسان به خاطر خسارت و ایجاد نقص، به دیگری می پردازد.

غرس:

درختکاری، کاشت نهال.

غرض عقلایی:

هدفی که از نظر عقلاء قابل قبول و پسندیده باشد.

غریم:

مدیون.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

غساله:

آبی که برای شستن چیزی بکار رفته است، چه از آن چیز جدا شده باشد و چه در آن باقیمانده باشد.

غُسل:

شستشوی بدن به کیفیت مخصوص، با قصد قربت.

غسل ترتیبی:

به قصد قربت اول سر و گردن، بعد به احتیاط طرف راست سپس طرف چپ را شستن.

غسل جبیره ای:

غسلی است که با وجود جبیره (بر روی بعضی از اعضاء بدن) انجام می گیرد.

غسل مستحب:

هر غسلی که به مناسبت ایام و لیالی خاص، یا عبادات و زیارات مخصوص، یا ورود به اماکن متبرکه وارد شده است؛ مانند غسل جمعه، غسل شب های احیا و غسل ورود به مکه معظمه.

غسل واجب:

غسلی که انجام دادن آن، به سبب عواملی چون جنابت، حیض و... واجب است.

غسل میت:

شستن میت پیش از دفن با آب سرد، کافور و آب خالص.

عش:

فریب دادن دیگران، از راه بهتر یا بیشتر وانمود کردن کالا.

غصب:

تسلط پیدا کردن نامشروع، بر مال یا حق دیگران.

غُفیله:

نماز غفیله یکی از نمازهای مستحبی است که در بین نماز مغرب و عشاء خوانده می شود و در رکعت اول پس از حمد، آیه «و ذالنون» و در رکعت دوم آیه «و عنده مفاتح...» خوانده می شود.

غلات:

غلو کنندگان؛ معتقدین به ربوبیت ائمه (علیهم السلام) یا حلول خداوند در آنها.

غله:

گندم و جو.



معظم رهبری
www.lea . و . اجاره و

غلط:

مبالغه، از حد گذشتن. رجوع کنید به: غلات.

غنا:

آنچه به شکل آواز ادا شود؛ خوانندگی.

غنیمت:

آنچه که در حال جنگ مشروع، از اهل شرک و کفر گرفته می شود. همچنین به هر منفعتی که بدست آید، غنیمت گفته می شود.

عَوْص:

هر آنچه که از راه فرو رفتن در دریا و غواصی به دست می آید.

غیبت:

بیان عیب مستور کسی در غیابش به قصد مذمت و انتقاد.

غیر مبطل:

آنچه باعث بطلان عمل نمی شود؛ مانند شک در رکعت سوم و چهارم در نماز چهار رکعتی.

غیر مشروع:

آنچه مخالف شرع است.

غیر منقول:

اموال ثابت و غیر قابل انتقال؛ مانند خانه.



فأنت:

فوت شده.

فاجر:

گناه کار، تباه کار، زناکار.

فاحش:

غیر متعارف، ناپسند.

فاحشه:

زن بدکار، کار بسیار زشت.

فاطمی:

منسوب به فاطمه زهرا (سلام الله علیها) .

فاقد الطهورین:

کسی که برای غسل یا وضو به آب و خاک دسترسی ندارد، یا اینکه هر دوی آنها برایش مضر است .

فایده:

بهره و نتیجه ای که انسان از مال یا عمل بدست آورد .

فتوا:

اظهار نظر نهایی مجتهد در مسائل شرعیه.

فجر:

سپیده صبح.

فجر اول و دوم:

نزدیک اذان صبح، از طرف مشرق سفیدی ظاهر می شود که رو به بالا حرکت می کند و آن را فجر اول (فجر کاذب) می گویند؛ موقعی که آن سفیده از بین رفت، سفیده دیگری سر می زند که نور آن در پهنای افق گسترده و لحظه به لحظه زیادتر می شود و این را فجر دوم (فجر صادق) می گویند .

فجر کاذب و صادق:

منظور فجر اول و دوم است.

فحص:



فِذِيه:

یک مدّ طعام که در موارد خاصی از باب کفّاره روزه به فقیر پرداخت می شود. (هر مد ۷۵۰ گرم است) .

قَرَادَا:

برگزار کردن نماز به طور انفرادی (در مقابل نماز جماعت) .

فِرَاش:

همسر.

تجدید فراش: دوباره ازدواج کردن.

فِرَاغ (قاعده) :

قاعده ای که موضوع آن، شک در صحت و تمامیت عمل پس از فارغ شدن از آن است و حکم به صحت می شود و آثار صحت بر آن مترتب می گردد .

فُرْج:

عورت انسان (قُبُل و دُبُر زن و مرد) .

قبل زن.

فِرْسَخِ شَرَعِي:

واحد مسافت که تقریباً برابر است با 5125 متر.

فِرْض، فِرِيضه:

واجب.

فِرْض (در ارث) : سهم معینی از ارث که در شریعت برای وارث معین شده است مانند سدس برای پدر و مادر.

فُرَى اوداج اربعه:

بریدن رگ های چهارگانه حیوان در هنگام ذبح. رجوع کنید به: اوداج اربعه.

فِسْخِ عَقْد:

به هم زدن و باطل کردن عقد و معامله.

فِسْق:

ارتکاب گناه، خروج از اطاعت خداوند.



قَسوق:

گفتار حرام، مانند دروغ، فحش و...

فضّه:

نقره.

فضله:

بول و غائط هر جنبنده، عرق و چرک، آب دهان و بینی و امثال اینها که به طور طبیعی از بدن خارج می شود.

فضولی:

کسی که بدون اذن دیگری، از سوی او عقد جاری کند یا معامله نماید؛ مانند عقد ازدواج و بیع.

فطریه:

رجوع کنید به: زکات فطره.

فعلاً:

رجوع کنید به: بالفعل.

قّتاع:

آب جو (شرابی که از جو ساخته می شود).

فقه:

علم به احکام دین از روی ادله تفصیلی.

مجموعه احکام دین.

فقیر:

محتاج؛ کسی که مخارج سال خود و عیالش را ندارد و قادر بر تحصیل آن هم نیست.

فک:

از بین بردن و لغو کردن، آزاد کردن؛ مانند فک قرار داد.

قُلس:

رجوع کنید به: مفّس.

قُلس:

پولک های بدن ماهی های دریایی.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

فی حدّ نفسه (فی نفسه) :

در حدّ خود، به خودی خود.

حکم اولیه یک مسأله، بدون در نظر گرفتن عوامل و شرایط دیگر.

فی سبیل الله:

رجوع کنید به: سبیل الله.

فِیء:

اموالی که بدون جنگ و کشتار از کفار حربی گرفته شده است.



قاصر:

رجوع کنید به: جاهل.

قاطع:

قطع کننده، بُرنده رجوع کنید به: نیت قطع و قاطع.

کسی که یقین به مسأله ای دارد .

قاعدگی:

عادت ماهانه زنان.

قباله:

نوشته یا سندی که به موجب آن چیزی بر ذمه ی مکلف بیاید، سند عقد معامله یا نکاح.

قبُل:

جلو (کنایه از عضو جنسی که در جلوی بدن قرار دارد) .

قبله:

جهتی که نمازگزار باید به آن جهت نماز بخواند (سوی کعبه در تمام نقاط) .

قتل:

کشتن.

قتل عمد:

اینکه کسی، دیگری را با علم و قصد بکشد .

قتل شبه عمد:

اینکه فرد قصد قتل نداشته، اما قصد انجام سبب قتل را داشته باشد ؛ خواه سبب عادتاً کشنده نباشد و یا فرد علم به کشنده بودن آن نداشته باشد .

قتل خطایی:

اینکه فرد نه قصد قتل داشته و نه قصد سبب قتل را.

قتل نفس محترمه:

کشتن انسانی که خودش هدر نیست .

قدر متیقن:



قذْف:

نسبت دادن زنا یا لواط به دروغ.

قراءت:

خواندن حمد و سوره یا حمد به تنهایی یا تسبیحات اربعه در نماز.

قرار ضِمنی:

آنچه در ضمن عقدی مورد قبول طرفین قرار گرفته است .

قربانی:

حیوانی را که به قصد ثواب ذبح کنند .

گوسفند، گاو و یا شتری که در روز دهم ذی الحجه در منا ذبح می کنند .

قُرَشِیَه:

زن منسوب به قریش (یکی از مهم ترین قبایل عرب و از دودمان نضر بن کنانه که بنی هاشم و بنی عباس از این قبیله اند) .

قرض:

وام

قرض ربوی. رجوع کنید به: ربای قرضی.

قرض الحسنه:

قرض دادن مال بدون شرط زیادت.

قرعه:

سهم و نصیب.

انتخاب یک چیز از میان چند چیز در موارد مشتبه به وسیله کاغذ و مانند آن برای حل مشکل.

قَرْن:

گوشت یا استخوانی است که در فرج زن می روید (مانند غده) و مانع جماع می شود.

قَرْنُ الْمَنَازِل:

یکی از میقات های پنج گانه در شرق مکه.

قُرُوح:



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

زخم هایی که در اثر سلاح عارض شده است .

دانه های ریزی که نشانه های چرک و فساد در آنها نمایان شده است .

قرب:

نزدیک (به واقع و حقیقت) .

خویشاوند.

قرینه:

علامت، نشانه.

قسامه:

قسم هایی که اولیای مقتول در صورت عدم بینة، بر قاتل بودن طرف مقابل دعوی می خورند .

قسم:

سوگند.

قصاص:

مجازات جانی به میزان جنایت انجام شده، توسط کسی که مورد جنایت واقع شده و یا وراث او ؛ مانند کشتن قاتل.

قصد اقامت:

تصمیم مسافر به اقامت ده روز یا بیشتر در یک محل.

قصد إنشاء:

تصمیم به ایجاد یک امر اعتباری مانند خرید و فروش.

قصد رجاء:

قصد انجام یا ترک عملی به احتمال اینکه مورد امر یا نهی خداوند متعال باشد .

قصد قربت:

قصد تقرب به خداوند متعال و نزدیک شدن به او.

قصد قربت مطلقه:

انجام عمل به قصد جلب رضایت خدای متعال.

قصد مافی الذمه:

انجام عمل به قصد وظیفه ای که بر عهده مکلف است.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

قصد مطلق ذکر:

قصد گفتن ذکر بدون قصد ورود؛ مانند اینکه در نماز به قصد ذکر تکبیر بگویید.

قصد وجه:

رجوع کنید به: نیت وجه.

قصد ورود:

قصد اینکه یک عمل به عنوان عملی شرعی در روایات وارد شده است.

قصر:

کوتاه رجوع کنید به: نماز قصر.

قصور:

کوتاهی در انجام وظیفه.

قضاء:

قضاوت کردن.

انجام دادن عبادتی که وقت آن گذشته است.

قضاء حاجت:

رجوع کنید به: تخلی.

قطاع:

کسی که با کمترین نشانه‌ها یقین به امری پیدا می‌کند.

قطاع الطریق:

راهزنان.

قطع:

بریدن. رجوع کنید به: نیت قطع و قاطع.

یقین به امری.

قطع رحم:

ترک معاشرت با خویشاوندان.

قمار:

هر نوع بازی که در آن شرط شود که برنده از بازنده چیزی را بگیرد؛ هر چند آن چیز معین نباشد.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

قنوت:

تواضع در برابر خدا.

ذکر گفتن یا دعا خواندن پس از قرائت و قبل از رکوع رکعت دوم نماز.

قواطع سفر:

اموری که باعث قطع شدن سفر می شود.

قوت غالب:

غذایی که در یک منطقه از سایر غذاها، متداول تر است .

قوه قهریه:

زور و قدرت همراه با چیرگی.

قی:

استفراغ.

قیافه شناسی:

علمی که در آن، با استناد به نشانه هایی خاص، بعضی مردم را به بعضی دیگر ملحق یا از بعضی سلب کنند .

قیام:

ایستادن.

قیام متصل به رکوع:

قیام نمازگزار پس از قرائت و پیش از رکوع.

قیمومیت:

سرپرستی. رجوع کنید به: قیم.

قیمی:

هر جنسی که به خاطر اختلاف در ویژگی ها و خصوصیات افرادش، قیمت آن متفاوت است. مانند گاو و گوسفند که با عواملی چون وزن و خصوصیات دیگر قیمت آنها تغییر می کند .

قیّم:

سرپرست، کسی که بر اساس وصیت یا حکم حاکم شرع، مسئول امور یتیم، سفیه، مجنون و... می شود.



کابین:

رجوع کنید به: مهر، مهریه

کارمزد:

اجرت کار، حق العمل

کافر:

کسی که به اسلام معتقد نیست .

کافر شامل چهار دسته می شود .

۱

کسانی که وجود خداوند را قبول ندارند .

۲

کسانی که یگانگی خداوند را قبول ندارند .

۳

کسانی که پیامبری رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را قبول ندارند .

۴

کسانی که منکر یکی از ضروریات دین هستند و انکار آن به انکار توحید یا رسالت بر می گردد .

کافر حربی:

کافری که با مسلمین پیمان ترک مخاصمه ندارد و یا در حال جنگ است .

کافر ذمی:

اهل کتابی که در بلاد اسلامی با شرایط مخصوص، در پناه حکومت اسلامی زندگی می کند .

کافور:

ماده خوشبویی است که در غسل دادن و حنوط میت بکار می رود .

کالبد شکافی:

رجوع کنید به: تشریح.

کالی به کالی:

رجوع کنید به: نسیه به نسیه.

کاهن:



کسی که به امر کهانت اشتغال دارد. رجوع کنید به: کهانت ^{بهیروی} ww10

کبائر:

رجوع کنید به: گناهان کبیره.

کبر:

خود بزرگ بینی، اینکه انسان خود را بزرگ تر از دیگران بداند .

کتابی (کتابیه) :

رجوع کنید به: اهل کتاب.

کتب ضلال:

کتابی که مشتمل بر عقاید مخالف اسلام باشد یا اینکه عقاید انحرافی و یا مسائل غیراخلاقی را ترویج کند .

کثیر الشک:

کسی که زیاد شک می کند .

کذب:

دروغ، خبر دادن نادرست از چیزی یا کسی به عمد.

گر:

رجوع کنید به: آب گر.

کراهت:

رجوع کنید به: مکروه.

کرایه:

اجرت، اجاره بها.

کسب لایق بحال:

کسبی که مناسب با جایگاه اجتماعی شخص باشد .

کسر:

کمبود.

کم کردن.

کسوف:



خورشید گرفتگی.

کشف خلاف:

آشکار شدن خلاف.

کفالت:

عقدی است که به موجب آن یک طرف در مقابل طرف دیگر، احضار شخص ثالثی را تعهد می کند .
سرپرستی امور ایتمام.

کفاره:

کاری که مکلف باید به عنوان جریمه مخالفت خود با امر یا نهی الهی انجام دهد .

کفاره جمع:

همه کفاره ها، مثلاً ۶۰ روز روزه گرفتن و اطعام ۶۰ فقیر در کفاره روزه .

کفاره تأخیر:

کفاره ای که به سبب تأخیر قضای روزه باید پرداخت شود .

کفن:

لباس مخصوص میت که دارای ۳ قطعه است :

۱) میژر (لنگ) ۲) قمیص (پیراهن) ۳) إزار (سرتاسری) .

کفو:

هم شأن، همپایه.

کفیل:

کسی که کفالت دیگری را به عهده می گیرد.

کفین:

دو دست (از مچ تا نوک انگشتان) .

الکل صنعتی:

الکل متیلیدیک که از تقطیر چوب به دست می آید و قابل شرب نیست و در صنعت به کار می رود .

کلاله:

برادر و خواهر میت.

کلی:



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

عام، غیر معین.

کم:

میزان و مقدار.

کهانت:

پیشگویی قطعی به شیوه های غیر معمول.

کیف:

چگونگی و حالت.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

گرو:

مالی که به عنوان ضمانت نزد دیگری سپرده می شود .

گواه:

شاهد.



لحد:

عبارت است از حفره ای که در دیوار قبر ایجاد شده و میت در آن قرار داده می شود یا حفره ای که شبیه به نهر در کف قبر حفر شده و پس از قرار دادن میت در آن، روی آن را [با سنگ های پهن و امثال آن] مسقف می نمایند.

لعان:

در لغت به معنای راندن، لعنت و نفرین و در شرع به معنای لعن فرستادن زن و شوهر به یکدیگر است و عامل آن، اتهام زنا به همسر از سوی شوهر با ادعای مشاهده و نبود بینه یا نفی فرزند متولد شده در فراش او که شرایط الحاق به او را داشته باشد.

لُعب و لهو:

به معنای بازی و کار بیهوده و سرگرم کننده گفته می شود.

لغو:

به سخن بیهوده و باطل گفته می شود.

لقطه:

مالی که صاحبش آن را گم کرده و دیگری آن را پیدا می کند.

لواط:

وطی نمودن فرد مذکر به فرد مذکر دیگر.

لیالی بیض:

به روزهای ایام البیض و همان روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه قمری می گویند.

لیالی تشریق:

عبارت است از شب های یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه قمری.



مورث:

میتی که از خود ارث باقی می گذارد.

مؤجل:

مدت دار.

مؤمن:

شیعه دوازده امامی.

مؤمن متستر:

کسی که در انظار عمومی مرتکب گناه نمی شود. (در مقابل متجاهر به فسق) .

مؤنه:

هزینه ای که برای گذران زندگی لازم است .

ماترک:

آنچه متوفی از خود باقی گذارده، اعم از حقوق و اموال.

ما فی الذمه:

آنچه بر گردن مکلف است، هر چند به آن علم نداشته باشد .

ما به التفاوت:

آنچه سبب تفاوت است .

مأثور:

رجوع کنید به: ادعیه مأثوره.

مادام الحیات:

تا زمان زنده بودن.

ماده:

منشاء و منبع آب (چاه و چشمه ماده دارند برخلاف آب حوض) .

ماده حاجب:

هر ماده ای که مانع از رسیدن آب به پوست بدن باشد .

مأذون:



کسی که از سوی دیگری در بعضی امور، دارای اجازه است هجری
۱۴۱۰

مال الاجاره:

مالی که باید مستأجر بابت اجاره بپردازد .

مال التجاره:

کالای بازرگانی.

مال المصالحة:

وجه المصالحة ؛ مالی که در عقد صلح، «عوض» قرار گرفته است .

مال غیر مخمس:

مالی که خمس آن پرداخت نشده است .

مال مشاع:

مال مشترکی که شرکاء در جزء جزء آن شریکند .

مال محترم:

مالی که دیگران حق تعرض به آن را ندارند .

مالیات:

عوارض و خراجی که حکومت از افراد جامعه اخذ می کند .

مالیت:

مالیت شرعی: ارزش مالی در نظر شرع.

مالیت عرفی:

ارزش مالی در نظر عرف ؛ هر چند در شرع ارزش مالی نداشته باشد ؛ مانند خوک و شراب.

مأموم:

کسی که در نماز به امام جماعت اقتداء کرده است .

مأمون:

مورد اطمینان، امن.

ماه شمسی:

منظور یک «برج» است که بیشتر از ۳۱ روز نمی شود .

ماه قمری:



مدت زمان یک دور گردش ماه بدور زمین که برابر با ۲۹ یا ۳۰ روز است .

ماه های حج:

ماه های شوال، ذی القعدة و ذی الحجه.

ماه های حرام:

ماه هایی که در آن ماه ها جنگ و قتال حرام است. (ذی قعدة، ذی حجة، محرم و رجب) .

مایع بالاصاله:

آنچه در اصل و به طور طبیعی، بصورت مایع و روان است ؛ مانند آب و الکل.

مایملک:

دارایی.

مُباح:

مباح بالمعنی الاعم: آنچه حرام نیست .

مباحات عامه: مانند کوه ها، دریاها، پرندگان که تصرف در آن در صورتی که منع ولایی نداشته باشد، جایز است .

مباح بالمعنی الاخص: عملی که در نظر شرع، نه ناپسند محسوب می شود و نه پسندیده، بر خلاف واجب، حرام، مکروه و مستحب.

مباشر:

آنکه کاری را شخصا انجام می دهد .

مباشرت:

با دست خود کاری را انجام دادن.

مباهله:

همدیگر را نفرین کردن. رجوع کنید به: روز مباحله.

مبایعه (نامه) :

سند و قباله ای که در آن عقد بیع نوشته شده است .

مُبتدئه:

زنی که برای اولین بار خون حیض می بیند .

مبتذل:



مبتلابه:

مورد ابتلا .

مبدأ مسافرت:

محل شروع سفر.

مبطلات:

اموری که باطل کننده عمل هستند .

مبطون:

کسی که نمی تواند از خارج شدن مدفوع خود جلوگیری نماید.

مبعث:

زمان برانگیخته شدن حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) به پیامبری (۲۷ رجب) .

مبیت:

شب زنده داری، بیتوته کردن، شب را در جایی ماندن.

مبیع:

هر آنچه که فروخته می شود .

متارکه:

جدایی، ترک کردن زندگی زناشویی توسط زوجین.

متاع:

کالا.

متبایعین:

فروشنده و خریدار.

متبوع:

آن کسی که در رفتن به سفر از او تبعیت می کند.

متشرعه:

به معنای روش عملی مسلمان و یا شیعیان در امور دینی.

متهب:



متجاهر به فسق:

کسی که در ملاء عام مرتکب گناه و حرام می شود .

متخلف:

آنکه از شرع و یا قانون تخلف کرده است .

متداول:

مرسوم.

متشرع:

کسی که به قوانین شرع پایبندی و اهتمام دارد .

متصالح:

کسی که در عقد صلح، مال یا حق صلح شده را قبول می کند .

متضرر:

کسی که متحمل ضرر شده است .

متعاقدين:

طرفین عقد (بیع، اجاره و...) .

متعاملین:

طرفین معامله.

متعلق اجاره:

آنچه که عقد اجاره درباره آن واقع شده است .

متعلق وکالت:

آنچه که عقد وکالت درباره آن واقع شده است .

متعّه:

ازدواج موقت.

زنی که طی عقد موقت به همسری مردی در آمده است .

متکفل:

ضامن، آنکه مخارج دیگری را به عهده دارد .



متمتع:

برخوردار، بهره مند.

آنکه حج یا عمره متع بجا می آورد .

مُتَنَجِّس:

نجس شده، چیزی که ذاتاً پاک است ولی با یکی از نجاسات (ولو با واسطه متنجس اول و یا بنا بر احتیاط با متنجس دوم) به گونه ای تماس پیدا کرده است که رطوبت یکی به دیگری انتقال پیدا کرده است .

متولی:

کسی که عهده دار امری شده است .

متولی وقف:

کسی که به مقتضای وقف، متصدی امور موقوفه شده است .

مُثَلِه:

آنکه گوش، بینی و یا لب او بریده شده است .

مثله کردن.

بریدن گوش، بینی یا لب کسی.

مِثْلِي:

چیزهایی که اجزای آنها با توجه به ویژگی های یکسان و همانند، معمولاً قیمت مساوی دارند ؛ مانند گندم و جو.

مُتَمَّن:

کالایی که خریدار و فروشنده روی قیمت آن توافق کرده اند .

مجادله:

دشمنی کردن، (در باب حج، قسم خوردن بصورت لاوالله و بلاوالله) .

مجتهد:

کسی که در مراتب علمی به درجه ای رسیده است که می تواند احکام اسلام را، از أدلّه تفصیلی استنباط کند .

مجتهد جامع الشرائط:

مجتهدی است که شرایط لازم برای مرجعیت را دارا باشد .



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

مجتهد متجزی:

کسی که در یک یا چند باب خاص از فقه، توانایی استنباط احکام را داشته باشد .

مجتهد مطلق:

کسی که در تمام ابواب فقه، توانایی استنباط احکام را داشته باشد .

مجزی:

عملی که در ادای تکلیف کافی است .

مُجزی است:

کافی است (ساقط کننده تکلیف است) .

مجنون:

دیوانه.

مجنون اطباقی: کسی که همیشه دیوانه است .

مجنون ادواری: کسی که گاه دیوانه و گاهی عاقل است .

مجهول الجنس:

کسی که مرد یا زن بودنش معلوم نیست .

مجهول المالک:

مالی که مالک آن معلوم نیست .

مجوز شرعی:

چیزی که از نظر احکام شرعی تجویز کننده عملی باشد، دلیلی که به استناد آن، بتوان عملی را از نظر قانون اسلام روا دانست .

مجوز شرعی غیبت: اموری که به سبب آنها غیبت کردن فرد، جایز می باشد .

مُحاذات:

کنار هم و در یک راستا قرار گرفتن.

محاذی:

موازی.

مُحارب:

کسی که سلاح می کشد با هدف ترساندن مردم یا افساد فی الارض.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

مُحَارِبِه:

سلاح کشیدن با هدف ترساندن مردم و یا افساد فی الارض.

مَحَارِم:

جمع محرم.

مُحَال عَلِيه:

کسی که پرداخت بدهی به او حواله شده است .

مُحْتَال:

طلبکاری که برای دریافت طلبش، به دیگری حواله می شود .

مُحْتَضِر:

کسی که در حال جان دادن است .

مُحْتَلِم:

کسی که در خواب از او منی خارج شده است.احتلام.

مَحْتَمَل الْعَلْمِيه:

کسی که احتمال دارد اعلم از دیگران باشد .

مَحْجُور:

کسی که به خاطر جنون، عدم بلوغ، ورشکستگی و... از تصرف در اموالش ممنوع شده باشد .

مَحْلَل:

باعث حلال شدن.

در بحث طلاق به مردی گفته می شود که پس از ۳ طلاقه شدن زن، با او ازدواج می کند تا پس از طلاق آن، شوهر قبلی او بتواند با او ازدواج کند .

مَحْذُور:

ممنوع، در فقه به معنای مانع بکار می رود .

مَحْرَاب:

محلّی خاص در مسجد که نشان دهندهٔ قبله است .

مُحْرَم:

چیزی که حرام شده است .



محرز:

آشکار، قطعی.

مُحَرَّم:

کسی که در احرام حج یا عمره است .

مَحْرَم:

همسر.

کسی که ازدواج با او همیشه حرام است، خواه از طریق نسب، سبب یا رضاع باشد .

محرم نسبی: آنکه محرمیتش بواسطه نسبت خویشاوندی و تولد است ؛ مانند عمه، خاله، عمو و دایی.

محرم سببی: آنکه محرمیت او بواسطه ازدواج حاصل شده باشد ؛ مانند پدر شوهر، مادر زن، عروس و داماد.

محرم رضاعی: آنکه محرمیت او بواسطه شیر خوردن (با شرایط خاص) حاصل شده باشد ؛ مانند برادر و خواهر رضاعی.

محرمات احرام:

کارهایی که برای محرم حرام است .

مَحْسَر:

رجوع شود به وادی محسر.

محسنات تجویدی:

قواعدی که رعایت آنها موجب زیباتر شدن قرائت می گردد.

مُحْصَنَه:

زن شوهردار.

مَحْظُور:

ممنوع.

محکمه صالحه:

محکمه و دادگاهی که صلاحیت صدور حکم در دعاوی را داشته باشد .

محکوم به... است:

نوعی فتوا (محکوم به حلیت است، یعنی حکم به حلال بودنش می شود) .



محکوم به بطلان:

باطل است .

محکوم به لزوم:

لازم است .

محکوم به نفوذ:

نافذ است .

محل اشکال است:

اشکال دارد، نمی توان به آن فتوی داد. (مقلد می تواند در این مسأله به مجتهد بعد مراجعه کند) .

محل قصد عشره:

مکانی که مکلف در آن، قصد اقامت به مدت ده روز یا بیشتر می کند .

مُحیل:

بدهکاری که بدهی خود را به دیگری حواله می کند .

مخالفت قطعیه:

مخالفت یقینی

مختلس:

اختلاس کننده. رجوع کنید به: اختلاس.

مخرج بول و غائط:

محل طبیعی خروج ادرار و مدفوع

مُحَمَّس:

مالی که خمس آن پرداخت شده است .

مخیر:

صاحب اختیار

مخیر است: مقلد باید یکی از راههای مذکور را اختیار کند (این تعبیر حکم فتوا را دارد)

مُدَاعِبِه:

مزاح کردن و شوخی

مدخوله:



دختری که پرده بکارتش با ازدواج زایل شده است، زنی که با او آمیزش شده است .

مَدَّ:

کشیدن، کشیدن صدای حروف.

مُدَّ:

۷۵۰ گرم.

مُدَّ طعام:

750 گرم گندم، برنج، خرما، کشمش، آرد و مانند آن.

مُدَّعی:

کسی که علیه دیگری اقامه دعوی کرده است .

مدلس:

تدلیس کننده. رجوع کنید به: تدلیس.

مدیون:

بدهکار.

مذکی:

حیوانی که به طریقه شرعی ذبح شده است .

مذموم:

قبیح، ناخوشایند.

مذی:

رطوبتی که پس از ملاعبه از انسان خارج می شود .

مرافق:

آنچه که از آن سود می برند، وسایل آسایش.

مراودت:

رفت و آمد، معاشرت.

مرتد:

مسلمانی است که خدا یا رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را انکار کند، یا بطوری منکر یکی از ضروریات دین شود که انکار او به انکار رسالت برگردد .



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

مرتد فطری:

کسی که در حال انعقاد نطفه او، پدر یا مادر او مسلمان بوده و او نیز بعد از بلوغ اظهار اسلام نماید و سپس کافر شود.

مرتد ملّی:

کسی که در حال انعقاد نطفه او، والدین او کافر بوده و او نیز بعد از بلوغ اظهار کفر نماید و سپس مسلمان شده و سپس مجدداً کافر شود.

مرتشی:

کسی که از دیگری برای انجام کارهایش رشوه گرفته است. رجوع کنید به: رشوه.

مرتهن:

کسی که رهن به عنوان وثیقه دین، در نزد اوست .

مرثیه:

ذکر مصائب اموات.

مرجح:

آنچه که باعث برتری امری یا کسی بر دیگری می شود .

مرجع تقلید:

کسی که مکلف، در احکام شرعی خود به او رجوع و از او تقلید می کند .

مرجوح:

کم ارزش تر ؛ در مقابل راجح.

مردار:

حیوانی که یا خودش مرده، یا اینکه در هنگام کشتنش، شرایط لازم تذکیه رعایت نشده است. رجوع کنید به: ذبح شرعی.

مَرْمَر:

نوعی سنگ.

مروه:

کوه کوچکی در کنار مسجد الحرام که «سعی» در آنجا پایان می پذیرد .

مُزارعه:



قراردادی است بین صاحب زمین و زارع که بر اساس آن، به هر یک از طرفین در صد معینی از محصول
تعلق می‌گیرد.

مزایده:

چیزی را در معرض فروش قرار دادن، تا هر کس قیمت بیشتری پیشنهاد کند، آن چیز به او فروخته شود.

مُزْدَلْفَه:

مشعرالحرام، سرزمینی در بیرون مکه، کنار منا و نزدیکی عرفات.

مساجد اربعه:

مسجد الحرام، مسجد النبی (ص)، مسجد کوفه و مسجد بصره.

مُساخقه:

همجنس بازی زنان.

مساعدت:

یاری، همکاری.

مُساقات:

قراردادی است بین صاحب درختان میوه دار و «عامل» که بر اساس آن، عامل در برابر آبیاری یا رسیدگی
مؤثر به درختان مزبور (بشرط اینکه موجب زیاد شدن یا مرغوبیت محصول آنها شود) حق برداشت مقدار
معینی از محصول را پیدا می‌کند.

مستأجر:

اجاره کننده.

کسی که شخصی را برای کاری اجیر می‌کند یا خانه‌ای را برای سکونت اجاره می‌نماید.

مُستَبْصِر:

آن که به مذهب شیعه تشریف پیدا کند.

مستراه:

زنی که در سن حائض شدن است اما به صورت طبیعی و یا به جهت عارضه‌ای خون نمی‌بیند.

مستثنیات دین:

ضروریات زندگی که فروختن آن برای ادای دین لازم نیست.

مُستحاضه:



مستحب:

کاری که شارع مقدس به آن امر کرده ؛ ولی ترک آن را اجازه داده است .

مسترد:

بازگردانده شده.

مستطیع:

کسی که شرائط، توانایی و امکانات مسافرت به مکه و انجام حج را دارد. رجوع کنید به: استطاعت.

مستلزم:

موجب، سبب

مستهلك شدن:

مخلوط شدن با چیز دیگر ؛ بطوریکه گویا دیگر وجود ندارد ؛ مانند خون لثه که در اثر مخلوط شدن با آب دهان مستهلك می شود .

مستودع:

کسی که مال خود را نزد دیگری به امانت گذاشته است .

مسح:

دست کشیدن بر چیزی.

مسح اعضای وضو: دست کشیدن بر جلوی سر و روی پاها (با رطوبت باقیمانده از شستشوی دستها و صورت).

مَسّ:

تماس مستقیم بدنی با یک چیز.

مَسّ میت:

تماس مستقیم بدنی با جسد میت.

مَسْعَى:

مسافت میان دو کوه صفا و مروه (حدود ۴۰۰ متر) .

مُسکرات:

چیزهای مست کننده.



مسکوک:

طلا یا نقره ای که بصورت سکه درآمد باشد .

مِسکین:

مستمندی که وضع زندگی اش، از فقیر هم بدتر است .

مسلوب المالیه:

آنچه مالیت آن از بین رفته باشد ؛ مانند گوشت فاسد.

مسلوس:

کسی که نمی تواند از خارج شدن ادرار خود جلوگیری نماید.

مسموع:

پذیرفته، قابل قبول.

مسوخ:

حیوانی که شکل اوّلی آن عوض شده حیواناتی که خداوند برخی از انسان ها را به شکل آنها مسخ کرده باشد. (در روایت آمده است که موش و خرگوش و خوک و فیل و سنگ پشت و میمون و خوک و خرس و روباه از جمله حیوان های مسخ شده هستند) .

مَسُوغَات غیبت:

رجوع کنید به: مجوز شرعی غیبت.

مشاغل ربوی:

مشاغلی که در آن، تحصیل منفعت از طریق ربا صورت می گیرد .

مشاهد مشرفه:

حرم ائمه معصومین (علیهم السلام) .

مشترکات:

اموالی که مالک خاصی ندارد و استفاده از آنها برای عموم مردم جایز است ؛ مانند راه ها، پارک ها، پل ها و

..

مشروط علیه:

کسی که شرط بر علیه او باشد .

مشروط له:



کسی که شرط به نفع او باشد .

مشروع:

جایز، آنچه موافق شرع باشد .

مَشعر:

سرزمینی در بیرون مکه، کنار منا و نزدیک عرفات که حجاج شب عید قربان را در آنجا می گذرانند .

مشقت:

دشواری، گرفتاری، رنج.

مشکوک:

مورد شک، مردود.

مصافحه:

دست دادن.

مصالح:

چیزهایی که صلاح و نفع در آن باشد رجوع کنید به: مصلحت.

مصالح عامه: اموری که نفع آن به عموم مردم می رسد ؛ مانند مسجد، مدرسه و

مُصالح:

کسی که عهده دار ایجاب در عقد صلح است .

مصالحه:

سازش و توافق طرفین.

مصاهره:

خویشاوندی از راه ازدواج که موجب حرمت ازدواج با آن فرد می گردد.

مصلحت:

آنچه که صلاح و نفع در آن باشد .

مصون:

ایمن.

مصونیت:

آسیب نا پذیری.



مضاجعه:

خوابیدن زن و شوهر در کنار هم.

مُضاربه:

قراردادی است بین مالک و «عامل» که بر اساس آن «عامل» متعهد می شود، با سرمایه مالک تجارت کند و سود آن به نسبت معین، بین هر دو تقسیم شود.

مضطر:

کسی که ناگزیر به ترک واجب و یا ارتکاب حرام شده است .
در مانده ؛ کسی که چاره ای ندارد .
تهیدست، بینوا.

مضطر به:

زنی که در حیض شدن، وقت یا عدد مشخصی ندارد .

مضغه:

قطعه گوشتی که در آن رگ های خونی جریان دارد (مرحله سوم جنین) .

مَضْمَنَة:

چرخانیدن آب در دهان.

مضمون عنه:

مدیونی که از او ضمانت شده است .

مضمون له:

طلبکاری که برای او ضمانت شده است .

مَضِيقَة:

تنگنا، شرائط سخت و دشوار.

مطاوعه:

پذیرش، تمایل.

مُطْرَب:

به طَرَب آورنده، شادی بخش.

مطالقه:



مطهرات:

پاک کننده ها، چیزهایی که متنجس را پاک می کند .

مظالم:

اموالی که بر گردن انسان است ؛ ولی صاحب آن مشخص نیست و یا دسترسی به او ممکن نیست .

مماشات:

کنار آمدن، مراعات کردن.

معاطات:

نوعی معامله که در آن طرفین بدون خواندن صیغه، مال خود را به دیگری می دهند .

معامله ربوی:

معامله ای که در آن، از یک طرف شرط زیادت شده باشد. رجوع کنید به: ربا.

معامله صوری:

معامله ای که در آن طرفین، قصد نقل و انتقال ندارند و بخاطر برخی انگیزه ها، ظاهر آن را ایجاد می کنند .

معامله غرری:

معامله ای که اوصاف کالای مورد معامله مشخص نباشد ؛ مثل اینکه شخصی خانه ای را که اصلاً ندیده، بدون وصف بخرد یا بفروشد .

معامله معاطاتی:

رجوع کنید به: معاطات.

معانقه:

روبوسی و در بغل گرفتن یکدیگر.

معاونت بر اثم:

کمک کردن دیگران بر کار گناه.

معتد به:

قابل توجه.

معتمر:



کسی که عمره انجام می دهد .

معتنابه:

قابل توجه، قابل ملاحظه.

معدن:

هر آنچه از زمین استخراج می شود و بخاطر ویژگی خاصی که دارد از آن استفاده می شود .

معرضیت فساد:

در شرف فساد و خرابی قرار گرفتن.

معصیت:

گناه، حرام.

معمّرین:

کسانی که عمر طولانی دارند، کهنسالان.

معهود:

شناخته شده، معمول و متداول ؛ آنچه بطور صریح یا ضمنی مورد قبول بوده است .

معوّقه:

عقب افتاده، تأخیر شده.

مُعیل:

آنکه دارای همسر یا عائله باشد .

مغرور:

کسی که در معامله گول خورده و ضرر کرده باشد .

مَغشوش:

ناخالص.

مُفتّری:

کسی که بر دیگری تهمت و افترا وارد کرده است .

مَفسّده:

تباهی و فساد، آنچه باعث ضرر و خسران دنیوی یا اخروی می گردد .

مُفطّر:



چیزی که روزه را باطل می کند .

مُقَلِّس:

کسی که بی پول شده است .

مُقَلِّس:

کسی که چون دارائیش کمتر از بدهکاریش می باشد، قاضی او را ورشکسته اعلام و از تصرف در اموالش منع کرده است .

مقاربت:

نزدیکی کردن، آمیزش جنسی.

مُقَاصَه:

تقاص.

مُقَاطِعَه:

پیمانکاری، کاری را (از قبیل ساختمان یا جاده) با مزد معین بر عهده گرفتن.

مقام ابراهیم:

جایگاه قدم ابراهیم (علیه السلام) در فاصله ۱۳ متری کعبه.

مُقْتَرَض:

قرض گیرنده.

مقدمه واجب:

آنچه که صحت عمل واجب، وابسته به انجام آن است ؛ مانند طهارت برای نماز.

مَقْصَر:

رجوع کنید به: جاهل.

مُقْتِم:

کسی که در جایی سکونت دارد و یا قصد اقامت بیش از ده روز دارد .

مکروه:

ناپسند ؛ کاری که شارع مقدس آن را نهی کرده ؛ ولی ارتکاب آن را اجازه داده است .

مکفول له:

کسی که کفالت او از سوی دیگری بر عهده گرفته شده است .



مُکلف:

انسانی که بالغ و عاقل است .

مکلف نوعی: مکلفی که بدون در نظر گرفتن خصوصیات فردی، حکم برایش جعل شده باشد .

مکمل:

کامل کننده.

مکیل:

آنچه غالباً واحد اندازه گیری آن پیمانانه است .

مُلاعِبِه:

بازی کردن و معاشقه کردن دو نفر با یکدیگر.

ملاقی:

آنچه با شیء دیگر برخورد و تماس دارد .

مُلغی:

لغو شده، بی اعتبار.

ملکة اجتهاد:

حالت نفسانیه ای که به وسیله آن فرد می تواند احکام شرعی را با توجه به دلایل آن استنباط کند .

مُماتِل:

همانند، هم جنس.

ممزوج:

مخلوط شده، آمیخته شده.

مُمسِک:

بخیل، تنگ دست، خسیس.

مَمَرٌ درآمد:

محل تحصیل درآمد.

ممیز:

نابالغی است که قدرت تشخیص داشته باشد. معیار ممیز بودن در هر موردی، تشخیص وی نسبت به همان مورد است .



ممنوع التصرف:

آنچه تصرف در آن جایز نیست .

کسی که حق تصرف در بعضی امور را ندارد .

مَنْ لَهُ الْخِيَارُ:

کسی که اختیار فسخ معامله در دست اوست .

مناقصه:

چیزی را به کمترین قیمت خریدن ؛ بطوری که هر کس قیمت کمتری پیشنهاد کند، آن چیز را از او بخرند .

منجّر:

عقد یا قراردادی که مشروط به شرطی نیست. در مقابل معلق که اصل پیمان معلق بر شرطی باشد .

مندور:

چیزی که نذر شده است .

مندور له: آن چه که برای او نذر شده است ؛ مانند فقیری که نذر کرده اند به او چیزی بدهند یا مسجدی که نذر کرده اند آن را تعمیر کنند .

منشأ عقلایی:

غرض و انگیزه عقلایی.

مُنْعَزَل:

خود به خود برکنار شده.

منفسخ:

لغو شده، بی اعتبار.

منفعت کسب:

سودی که از طریق کسب و کار بدست می آید .

منفعت محلله:

آن فایده ای که عرف آن را منفعت بدانند و شریعت نیز آن را حلال بداند ؛ مانند نگهبانی کردن که منفعت محلله سگ نگهبان است .

منقله (در دیات) :



منقول:

اموال و دارایی های قابل انتقال.

مُنْكَر:

کار زشت اعم از گناه و مکروه.

مُنْكَر:

انکار کننده.

منكوحه:

دختری که ازدواج کرده است .

منوب عنه:

کسی که عملی به نیابت از او انجام می گیرد .

منوط:

معلق، وابسته.

مَنَى:

مایع غلیظی که از غدد تناسلی بوسیله جماع یا احتلام یا استمناء خارج می شود .

مِنَى (مِنَا) :

سرزمینی در نزدیکی شهر مکه و در حدّ فاصل بین مکه و مشعرالحرام.

مَهْرُ الْمِثْلِ:

میزان مهریه زنان هم شأن.

مَهْرُ الْمُسَمَّى:

مهری که در ضمن عقد، برای زن تعیین می شود .

مهيج:

تحریک کننده.

مَوَات:

زمین مخروبه ای که مالک ندارد و نفعش به هیچ کس نمی رسد رجوع کنید به: احیاء موات.

مواضع سبعة:



اعضایی از بدن که در هنگام سجده، باید روی زمین قرار گیرد (پیشانی، کف دو دست، سر دو زانو، نوک انگشتان شست دو پا).

مواقعه:

نزدیکی کردن.

مُالات:

پی در پی انجام دادن.

موالید:

فرزندان.

موت فرضی:

مرگی که به موجب حکم حاکم شرع درباره شخص گم شده فرض می شود .

موثق:

مورد اطمینان، امین.

موجر:

اجاره دهنده.

موذع:

امانت گذارنده، کسی که مال را نزد شخصی دیگر به امانت می گذارد .

مورد اشکال است.

رجوع کنید به: محل اشکال است .

موزون:

آنچه غالباً واحد اندازه گیری آن وزن است .

موسیقی لهوی:

موسیقی به گونه ای باشد که انسان را از خداوند متعال و معنویات و فضائل اخلاقی دور کرده و به سمت بی بندوباری، بیهودگی و گناه سوق دهد.

موصی:

وصیت کننده.

موصی له:



م معظم رهبری
www.lea

کسی که برای او (چیزی از میت) وصیت شده باشد .

موضحة (در دیات) :

زخمی که موجب آشکار شدن سفیدی استخوان می شود.

موضوعات مستنبطه:

موضوعات احکامی که شناخت آن کار فقیه است و از منابع فقهی استخراج می شود مانند شرایط و مبطلات نماز. {اصل نماز و وجوب آن از موضوعات مستنبطه نیست و بلکه از ضروریات است.}

موطوئه (حیوان) :

حیوانی که انسان آن را وطی کرده باشد .

موقوف:

وقف شده.

مترتب، منوط شده.

موقوف علیه:

آن کس یا چیزی که برای او وقفی صورت گرفته است .

موقوف علیهم:

کسانی که چیزی برای آنها وقف شده است .

موقوفه:

چیزی که وقف شده است .

مؤکل:

آنکه دیگری را به عنوان وکیل در امور خود انتخاب کرده است .

مولی علیه:

کسی که دیگری ولایت او را بر عهده دارد .

موهوب:

آنچه بخشیده شده است .

موهوب له:

کسی که چیزی به او بخشیده شده باشد .

میقات:



محل معینی که می توان از آنجا برای حج یا عمره محرم شد.

میل:

واحد مسافت تقریباً برابر با یک سوم فرسخ شرعی (۸۷۵ / ۱ کیلومتر).

میت:

جسد بی جان انسان.



ناتنی:

خویشاوندی که تنها بواسطه یکی از والدین، با فرد نسبت داشته باشد .

ناسیه:

زنی که نظم عادت ماهانه او (از جهت وقت، عدد یا هر دو) به هم خورده است .

ناشزه:

زنی که حقوق شوهرش را رعایت نمی کند .

ناصر (ناصری):

کسی که نسبت به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عداوت و دشمنی می ورزد .

ناظر (در وصیت):

کسی که مراقب کارهای وصی است و اعمال وصی در ارتباط با وصیت، با نظر او باید باشد .

ناظر (در وقف):

کسی که از سوی واقف جهت نظارت بر امور وقف معین می گردد.

نافذ:

جاری، روا، اطاعت شده؛ قابل اجرا.

شرط نافذ: شرطی که قابل اجراست .

نافله:

نماز مستحبی. رجوع کنید به: نوافل یومیه.

نانخور:

رجوع کنید به: عیال.

نایب:

کسی که عملی را به جای دیگری انجام دهد (مانند نیابت در حج) .

نبش قبر:

شکافتن قبر بطوری که جسد میت یا بقایای آن آشکار شود .

نبیذ:

شراب خرما یا کشمش.



نتیج:

بچه های چهارپایانی مانند گوسفند، گاو و شتر.

نجاست عَرَضی:

نجاستی که در اصل جسم نیست، بلکه بر آن عارض می شود؛ مانند نجاست آب.

نجس:

هر چیزی که ذاتاً پاک نیست و قابل تطهیر نباشد؛ مانند: بول، غائط، خون، منی، مردار، سگ، خوک و ...

نجس العین:

چیزی که اصالتاً نجس باشد؛ مانند سگ و خوک.

نحر:

کشتن شتر با فرو بردن چاقو یا وسیله آهنین تیز در گودال میان گردن و سینه آن.

نذر:

ملازم کردن خود (با صیغهٔ مخصوص) بر انجام کاری که از نظر شرع مطلوب یا ترک کاری که از نظر شرع انجامش نامطلوب است.

نرد:

نوعی بازی. رجوع کنید به: قمار

نسب:

ارتباط خویشاوندی که از ولادت حاصل می شود؛ چه نزدیک باشد چه دور.

نسب شرعی: نسبتی است که از آمیزش حلال حاصل شده است.

نسبیه:

نوعی معامله که در آن پول با تأخیر پرداخت می شود.

نسبیه به نسبیه:

معامله ای که در آن هر دو جنس (متاع و پول) مدت دار باشند.

نشوز:

مراعات نکردن حقوق توسط هر یک از زوجین.

نصاب زکات:

مقدار معینی از مال (متناسب با مواردی که گانه زکات) است که شرع آن مقدار را شرط وجوب زکات قرار داده



نظر به ربه:

نگاه کردن همراه با خوف شهوت. رجوع کنید به: ربه.

نفاس:

خونی است که همزمان و یا پس از ولادت یا سقط جنین تا کمتر از ده روز، از رحم زن خارج می شود.

نفاق:

دورویی، اظهار چیزی که در باطن بر خلاف آن معتقد است .

نفس محترمه:

کسی که کشتن و آزار او حرام باشد و یا حیوانی که اطلاقش جایز نباشد .

نفساء:

زنی که خون نفاس می بیند. رجوع کنید به: نفاس.

نفقه:

هزینه های خوراک، پوشاک، مسکن و وسایل زندگی در حد متعارف.

نفقة واجبه:

هزینه هایی که تأمین آنها بر فرد واجب است ؛ مانند نفقه همسر.

نقی بلد:

تبعید کردن.

نقاء:

پاکی، طهارت از حیض.

نقد:

نوعی معامله است که در آن دو جنس، در زمان معامله پرداخت می شوند .

نقص:

کم شدن ارزش مالی (بخودی خود یا بواسطه یک چیز دیگر) .

نقض عهد:

شکستن عهد و پیمان.

نکاح:



ازدواج کردن.

نکاح انقطاعی: رجوع کنید به: متعه.

نکاح منقطع: رجوع کنید به: متعه.

ثکول:

خودداری کردن از سوگند (در بحث قضا) .

نماء:

رشد، اضافه.

نماء متصل:

رشدی که متصل به اصل است مانند چاق شدن گوسفند.

نماء منفصل:

اضافه ای که جدا از اصل است مانند بچه آوردن گوسفند.

نماءات:

جمع نماء. رجوع کنید به: نماء.

نماز:

نماز آیات:

نمازی است دو رکعتی و با کیفیت مخصوص، که هنگام پیش آمدن حوادثی نظیر زلزله، کسوف و خسوف واجب می شود .

نماز احتیاط:

نمازی که برای جبران رکعات مورد شک بجا آورده می شود .

نمازهای اخفاتی:

نمازهایی که در آن حمد و سوره آهسته (بدون آشکار کردن جوهر صدا) خوانده می شود.

نمازهای جهریه:

نمازهایی که در آن حمد و سوره بلند (آشکار کردن جوهر صدا) خوانده می شود.

نماز استسقاء:

نمازی که برای طلب باران خوانده می شود .

نماز تحیت:



دو رکعت نماز مستحب است که جهت احترام به مسجد خوانده می شود.

نماز تراویح:

نمازهای مستحبی است که اهل سنت در شب های ماه رمضان می خوانند.

نماز جمعه:

دو رکعت نماز است که در ظهر روز جمعه، به جای نماز ظهر و به جماعت برگزار می شود و قبل آن دو خطبه توسط امام جمعه خوانده می شود.

نماز خوف:

نمازی است که در حال جنگ و با کیفیت مخصوص بجا آورده می شود .

نماز شفع:

دو رکعت نماز مستحبی است که پس از هشت رکعت نوافل نماز شب خوانده می شود .

نماز شب:

یازده رکعت نماز مستحبی است که به صورت چهار نماز دو رکعتی (نافله شب) و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر، بعد از نیمه شب بجا آورده می شود .

نماز طواف:

دو رکعت نماز که باید پس از طواف خانه خدا بجا آورده شود .

نماز عید:

دو رکعت نماز که در روز عید فطر و قربان خوانده می شود .

نماز غفیله:

دو رکعت نماز که مستحب است پس از نماز مغرب خوانده شود .

نماز قصر:

منظور نمازهای چهار رکعتی است که در سفر دو رکعت خوانده می شود و به آن «نماز شکسته» می گویند .

نماز قضاء:

نمازی که به جبران نمازهای فوت شده، خوانده می شود .

نماز مسافر:

رجوع کنید به: نماز قصر.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

نماز میت:

نمازی با کیفیت مخصوص که بر جنازهٔ مسلمان خوانده می شود .

نماز وتر:

یک رکعت نماز مستحبی است که در نماز شب، پس از نماز شفع خوانده می شود .

نماز وحشت:

دو رکعت نماز با کیفیت مخصوص که در شب اول قبر برای مرده، خوانده می شود .

نمازهای یومیه:

نمازهای واجب شبانه روزی که برای غیر مسافر مجموعاً ۱۷ رکعت است .

نمامی:

رجوع کنید به: سخن چینی.

نهی از منکر:

یکی از واجبات دین.

منع کردن و بازداشتن دیگران از امور ناپسند.

نوافل یومیه:

نمازهای مستحبی نمازهای یومیه (شبانه روزی) که سی و چهار رکعت است .

نیابت:

انجام دادن یک عمل برای شخص دیگر.

نیت:

قصد، تصمیم به انجام عمل.

نیت تمییز:

نیت مشخص کردن عبادت از غیر آن ؛ مانند نیت نماز ظهر یا عصر.

نیت قاطع:

نیت کاری که آن کار مبطل عبادت است ؛ مانند نیت خوردن و آشامیدن در حال روزه داری.

نیت قطع:

نیت قطع کردن و شکستن عبادت ؛ مانند اینکه تصمیم بگیرد که دیگر روزه نباشد .

نیت وجه:



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

نیت از جهت استحباب یا وجوب عمل.



هاشمه (در دیه):

زخمی است که موجب شکستن استخوان می گردد.

هاشمی (سید):

آنکه منسوب به هاشم (جد پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم») باشد که شامل فرزندان عباس، جعفر، ابوطالب، ابولهب، حارث و عبدالله می شود.

هبه:

بخشیدن چیزی به دیگری.

هبه مدت متعه: بخشیدن زمان باقی مانده از ازدواج موقت.

هبه معوضه: هبه ای که در برابر پرداخت عوض از سوی طرف دیگر انجام می شود.

هتک:

بی حرمتی، اهانت.

هتک حرز: شکستن جایی که قفل شده، برای ربودن مال.

هجو مؤمن:

عیب جویی، ملامت و سرزنش کردن مؤمن.

هدم:

ویران کردن، تخریب.

هدی:

شتر قربانی (در حج).

هدیه:

تحفه، پیشکش.

هروله:

سرعت در راه رفتن که سریعتر از پیاده رفتن و آرامتر از دویدن است.

هلاک:

تلف، ضایع شدن.

هلال:



هوایی (ارث زوجه) :

آنچه در هوا باشد ؛ مانند ساختمان و درخت در مقابل زمین.

هیاكل عبادت:

هر آنچه که به عنوان بت برای عبادت ساخته شده باشد .

هم جنس:

کالاهایی که از یک جنس باشند ؛ مانند گندم و جو، کره و پنیر.



واجب:

آن چه که شرع به آن دستور داده و ترک آن جایز نباشد .

واجب اصلی:

واجبی است که به خاطر واجب دیگری واجب نشده است، بلکه خودش واجب است، مانند نماز.

واجب تبعی:

واجبی که به خاطر واجب دیگری، واجب شده است ؛ مانند مقدمات سفر حج که به تبع وجوب حج واجب می شود .

واجب تعبّدی:

واجبی که در انجام آن قصد قربت لازم است ؛ مانند روزه ماه رمضان.

واجب توصلی:

واجبی است که در انجام آن قصد قربت لازم نیست ؛ مانند ادای دین، جواب سلام دادن، کفن و دفن میت.

واجب تخییری:

واجبی که مکلف در انجام آن و انجام یک یا چند واجب جایگزین دیگر، مخیر است ؛ مانند کفاره روزه که مکلف بین ۶۰ روز روزه گرفتن و اطعام ۶۰ فقیر مخیر است .

واجب تعیینی:

واجبی است که جایگزین ندارد و مکلف باید خود آن واجب را انجام دهد ؛ مانند نماز.

واجب عینی:

واجبی است که هر مکلفی شخصاً باید آن را انجام دهد و با اقدام دیگران، از او ساقط نمی شود ؛ مانند روزه ماه مبارک رمضان.

واجب کفایی:

واجبی است که هر مکلفی باید آن را انجام دهد ؛ ولی اگر تعداد کافی آن را انجام دهند، از او ساقط می شود ؛ مانند جهاد در راه خدا، که وقتی عده ای در حد کفایت، اقدام کنند، از دیگران ساقط می شود .

واجب مطلق:

واجبی است که وجوب آن شرطی نیست ؛ مانند نماز.

واجب مشروط:

واجبی است که وجوب آن بسته به شرط یا شرایطی است ؛ مانند حج، که وجوب آن مشروط به استطاعت



واجب مَوْسَع:

واجبی است که مکلف، بیش از زمان انجام دادن واجب، فرصت دارد؛ مانند نماز ظهر و...

واجب مُضِیق:

واجبی است که مکلف به مقدار زمان انجام واجب فرصت دارد؛ مانند روزه.

واجب فوری:

عمل واجبی که فوراً و بدون تأخیر باید انجام داده شود.

واجب الاجتناب:

آنچه که پرهیز از آن شرعاً واجب است.

واجب الحج:

کسی که حج بر او واجب شده است مستطیع.

واجب النفقه:

آنکه پرداخت هزینه های متعارف او بر مکلف واجب است؛ مانند همسر و فرزند.

واجب اهم:

واجبی که شرع در قیاس با واجب دیگر، اهتمام بیشتری به آن داده است؛ مانند حفظ جان مسلمان نسبت به حفظ مال.

واجب بدنی:

عمل واجبی که مکلف باید با اعضا و جوارحش آن را انجام دهد؛ مانند نماز، جهاد.

واجب مالی:

عمل واجبی که مکلف باید با پرداخت مال آن را انجام دهد؛ مانند خمس و زکات.

وادی عقیق:

یکی از میقات های پنج گانه عمره تمتع، در شمال شرقی مکه.

وادی محسّر:

سرزمینی بین مشعر و منا.

وارث:

کسی که از میت ارث می برد.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

وافی:

کافی، بقدر کفایت.

واقف:

وقف کننده.

واهب:

هبه کننده، بخشنده.

وتر:

رجوع کنید به: نماز وتر.

وتیره:

نافله عشاء، دو رکعت نماز نشسته مستحبی پس از نماز عشاء.

وثیقه:

گرویی که در برابر دریافت قرض در نزد بستانکار قرار داده می شود تا تضمینی باشد برای بازگرداندن بدهی.

وجه:

پول، مبلغ.

صورت، چهره.

شیوه، طریق.

وجوب کفایی:

رجوع کنید به: واجب کفایی.

وجوه بریه:

امور خیریه و عام المنفعه.

وجوه شرعیه:

اموالی که مکلف طبق نظر شرع، باید پرداخت کند؛ مانند خمس و زکات.

ودعی:

کسی که مال نزد او، به امانت سپرده شده است.

وَدّی:

رطوبتی که گاهی پس از خروج بول مشاهده می شود.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

ودیعہ:

عقدی است که به وسیله آن، مالی نزد کسی به امانت سپرده می شود .

وَدّی:

رطوبتی که گاهی پس از خروج منی مشاهده می شود .

وسواس:

شک و شبهه زیاد در عبادات و احکام مذهبی ؛ خصوصاً در طهارت و نجاست.

وسواسی: شخصی که زیاد شک می کند .

وصل به سکون:

نخواندن حرکت آخر کلمه و چسباندن آن به کلمه بعد.

وصیت:

سفارش های انسان به انجام عبادات، پرداخت بدهی، دریافت مطالبات و... پس از مرگ.

وصیت تملیکی:

وصیتی که در ضمن آن مال یا منفعتی به ملکیت کسی در می آید .

وصی:

کسی که عهده دار انجام وصیتی شده است .

وضع حمل:

به دنیا آوردن نوزاد.

وضو:

شستن صورت و دسته ا و مسح سر و پاها به کیفیت مخصوص و با قصد تقرب به خداوند .

وضوی ارتماسی:

وضویی است که با فرو بردن صورت و دست ها در آب صورت گیرد .

وضوی ترتیبی:

وضویی است که با ریختن آب به روی صورت و دستها انجام گیرد .

وضوی جبیره ای:

وضویی است که روی بعضی از اعضای آن جبیره باشد رجوع کنید به: جبیره.

وطء (وطی) :



وطن:

محل زندگی انسان.

وطن اصلی:

مکانی که انسان بخش عمده‌ای از اوایل زندگی (دوران کودکی و نوجوانی) را در آنجا رشد و نمو کرده باشد.

وطن جدید (اتخاذی):

مکانی که انسان آنجا را به عنوان وطن و محل سکونت قرار داده است در حالیکه قبلاً وطن او نبوده است.

وطی به شبهه:

مجامعت با کسی که در واقع بر مکلف حرام است؛ اما یا بخاطر اینکه او را همسر خود می‌پنداشته و یا بخاطر جهل به حکم، مجامعت صورت گرفته است.

وقت فضیلت:

زمانی است که اگر نماز در آن وقت خوانده شود، ثواب بیشتری دارد.

وقف:

جدا کردن یک مال از اموال خود و اختصاص دادن منافع آن برای افراد خاص یا امور خیریه.

وقف عموم: رجوع کنید به: وقف عام.

وقف معاطاتی:

وقفی که در آن صیغه خوانده نشده باشد.

وقف منقطع الآخر:

وقفی که در آن پایان مدت وقف معین است.

وقف منقطع الاول:

وقفی که ابتدای آن در زمان وقف نباشد و بعد از آن آغاز شود.

وقف نامه:

سند وقف.

وقف به حرکت:

وقف کردن بر روی یک کلمه (هنگام قرائت)، در عین تلفظ حرکت آخر آن.



وقوف:

جمع وقف.

بودن، باقی ماندن.

وقوف رکنی:

بودن در عرفات یا مشعر الحرام به مقداری که بودن در آنجا (ولو به مدت کوتاه) صدق کند .

وقوف اختیاری:

باقی ماندن در صحرای عرفات یا مشعر برای کسی که هیچ عذری ندارد .

وقوف اضطراری:

وقوف کسی که به خاطر عذر شرعی از وقوف اختیاری عاجز است .

وقوف در عرفات:

ماندن از ظهر نهم ذی حجه تا غروب آن روز.

وقوف در مشعر:

ماندن در مشعر از طلوع فجر تا طلوع خورشید در روز عید قربان.

وکالت:

عقدی که بموجب آن شخص (موکل) ، به دیگری (وکیل) اختیار انجام عملی را می دهد .

وکالت بلاعزل:

وکالتی که در آن، موکل هیچگاه حق عزل وکیل را ندارد .

وکیل:

کسی که پذیرفته است کاری را از طرف دیگری انجام دهد .

ولایت:

سرپرستی. رجوع کنید به: ولیّ.

ولایت فقیه:

حکومت و ادارهٔ جامعه اسلامی، توسط فقیه جامع الشرایط.

ولایت قهری:

ولایت پدر و جد بر صغیر، مجنون و سفیه.

ولد شبهه:



ولّوج روح:

دمیده شدن روح در جنین.

ولوغ:

زبان زدن به آب یا ظرف.

ولیّ:

سرپرست.

ولیّ دم:

کسی که شرعاً حق قصاص در دست اوست ؛ مانند پدر مقتول.

ولیّ فقیه:

فقیه جامع الشرائطی که در زمان غیبت امام معصوم، حکومت و اداره جامعه اسلامی بر عهده اوست .
رجوع کنید به: ولایت.

ولیّ قهری:

رجوع کنید به: ولایت قهری.

ولیمه دادن:

اطعام میهمانان به مناسبت هایی همچون ازدواج، تولد و...

ولیّ:

کسی که از نظر شرع سرپرست دیگری است ؛ مانند پدر، جدّ پدری و حاکم شرع.



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

یائسه:

زنی که سنش به حدی رسیده که دیگر عادت ماهانه نمی شود .

یتیم:

کودکی که پدر خود را از دست داده است .

ید:

در اصطلاح، سیطره و سلطه بر چیزی است ؛ به طوری که بتواند آن را هر طور که می خواهد استفاده کند .

ید امانی:

در اختیار داشتن مال به اذن مالک یا حاکم شرع به خاطر مصلحت در حالی که در برابر خسارت احتمالی ضمانتی نیست .

ید ضمان:

در اختیار داشتن مال بدون اذن مالک یا حاکم شرع که در برابر خسارت احتمالی ضمانت وجود دارد ؛ مانند ید غاصب

یسر (یسار) :

فراوانی مال و بی نیازی.

یسیر:

قلیل، مقدار کمی از هر چیز .

یقین:

علم صد در صد که احتمال خلاف در آن داده نشود .

یلمئم:

یکی از میقات های پنج گانه عمره تمتع که در جنوب شرقی مکه قرار دارد .

یمین:

قسم بر انجام یا ترک یک عمل.

یوم الترویبه:

هشتم ذی حجه.

یوم الشک:



روزی که مشخص نیست آخر شعبان است یا اول رمضان، یا نمی داند آخر رمضان است یا اول شوآل.

یوم عرفه:

نهم ذی حجّه.

یوم القرّ:

فردای عید قربان که حجاج باید در منا بمانند .

یوم التّحرّ:

دهم ذی حجّه (عید قربان) .

یومیه:

روزانه، نمازهای یومیه.

یوم الدفع:

روز پرداخت.